

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

می‌پردازد. نظر به اهمیت گزارش مزبور،
بخشهای مهم آن را در این شماره درج می‌کنیم.

دیدار از جمهوری اسلامی ایران، از ۲۱
ژانویه ۱۹۹۰ صورت گرفت. آقای
گئورگ ماوتنر - مارکوف، رئیس بخش اقدامات
بقیه در صفحه ۲

در تاریخ ۱۲ فوریه، "گزارش درباره
وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران
توسط آقای رینالدو گالیندوپل، نماینده ویژه
کمیسیون حقوق بشر، طبق قطعنامه ۱۹۸۹/۶۶
کمیسیون" در ژنو انتشار یافت. در این گزارش،
نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، از
جمله به نتایج و مشاهدات سفر خود به ایران

اکثرت

نثریه سازمان فداییان خلق ایران (اکثرت) در خارج از کشور

دوشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۶۸ برابر با ۵ فوریه ۱۹۹۰
بهاره ۵۶۰۵ ریال - سال ششم - شماره ۲۹۶

التهاب و ناآرامی در سراسر کشور

خامنه‌ای خطاب به ارتش: دفاع از نظام معمر از دفاع از مرز است.



حرکت مردم زدنند. هم اکنون در این شهر حالتی
شبیه به حکومت نظامی برقرار است.
در میانه، در جریان تظاهرات، مردم فردی
را در ملاعام به هلاکت رساندند.
همدان، همچنان به دنبال جنایت هولناک
رژیم در گردن زدن و مثله کردن و گرداندن
اجساد بی سر در خیابانها و نصب سرهای بی تن بر
مزار بوعلی، شهر، متشنج است.
در تهران، اعتصابی بزرگ توسط کارکنان
گفتش ملی صورت گرفته که طی ۴ سال اخیر،
اعتصابی بدین شکل سابقه نداشته است. ۱۳ هزار
تن از کارگران و کارکنان این مجتمع بزرگ
بقیه در صفحه ۳

خبرهای دریافتی بر ادامه اشکال مختلف
بروز اعتراضات مردم و سرکوبگری ددمنشانه
رژیم در شهرهای مختلف کشور دلالت دارد.
بدنبال تظاهرات ضد حکومتی روز ۲۷ بهمن در
تهران که در روز اول اسفند نیز تکرار شد،
شهرهای همدان، اصفهان، تبریز، و شیراز نیز
شاهد بروز اعتراضات مردم علیه جمهوری
اسلامی شد. در هفته گذشته گزارش‌هایی از بروز
ناآرامی در شهرهای ارومیه، میانه، نجف‌آباد و
تهران دریافت شد.

در ارومیه گروهی از مردم دست به
تظاهرات زده و علیه حکومت آخوندها شعار
دادند. نیروهای انتظامی رژیم دست به سرکوب

ددمنشی و شقاوت رژیم را حدی نیست

در همدان در برابر مردم، سه قاتل را شلاق زدند، دست پریدند، گردن زدند و
سرهای بریده را بر فراز مقبره بوعلی سینا به نمایش گذاشتند؛ دو جسد بی سر و
جسدی را که یک دستش قطع شده بود به جرثقیل آویخته، در شهر گرداندند.
بر تارک مقبره بوعلی سینا، این مظهر درخشان فرهنگ سرزمین مان، مظاهر
بربریت و بدویت را بنمایش می‌گذارند.

شده تا زمینه‌های مناسب برای اعلام خبر تکان
دهنده نمایش جنون آمیز جنایت توسط دستگاه
"قضایی" رژیم فراهم شود.

سه نفر مجرم را در برابر چشمان مردم به
تازیانه می‌بندند. دو نفرشان را گردن می‌زنند،
دست یک نفر دیگر را در برابر مردم قطع می‌کنند
و بعد پیکر نیمه جان خون آلوده را به دار
می‌آویزند. سرهای جدا شده آن دو تن را بر فراز
مقبره بوعلی سینا به نمایش می‌گذارند و دو جسد
بی سر و جسد دیگر را که یک دستش قطع شده
آویخته بر جرثقیل در شهر می‌گردانند.

خشونت تا به این حد، میل به جنایت تا بدین
اندازه، و اصرار هیستریک و سادیستی در نمایش
همومی آن، امروز اگر نگوییم بی سابقه باید گفت
که بسیار کم سابقه است. شهر باستانی همدان
بقیه در صفحه ۳

روز ۲۶ بهمن شهر همدان شاهد نمایش فجیع و
خوف انگیز اعدام سه جوان بود که در جریان یک
سرت، رئیس بانک کشاورزی همدان، اعضای
خانواده او و نگهبان بانک را با قساوت تمام به قتل
رسانده بودند.

روزنامه‌های رژیم خبر این اعدام هول انگیز
و این نمایش وحشیانه را با آب و تاب و به تفصیل
نوشتند.

آنچه در روز ۲۶ بهمن در شهر همدان اتفاق
افتاد نمایش جنون جنایتکاری رژیم سياهکاری
است که برای ابراز خشونت و وحشیانه و سببیت
ذاتی خود مجال و بستر مناسبی یافته است.

به کلیشه خبر این اعدام هول انگیز که از کیهان
۲۹ بهمن تهیه شده توجه کنید. ابتدا خبر جنایت
فجیع قاتلین آورده شده و بعد از "حمایت
گسترده مردم" در قصاص قاتلین سخن گفته

صفحه ۱۵
یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۶۸
۲۲ رجب ۱۴۱۰
۱۸ فوریه ۱۹۹۰

کیهان

همدان - خبرنگار کیهان:
شناسائی، دستگیری و قصاص
سریع سه عامل جنایت فجیع
بانک کشاورزی همدان با
استقبال و حمایت گسترده
مردم این شهر همراه شد.
به گزارش خبرنگار کیهان

بدنبال وقوع
جنایت هیأتی ویژه از سوی
قوه قضائیه به همدان گسیل
شد. این هیأت در پی رسیدگی
به جزئیات جنایت، دوتن از
عاملان اصلی را به تحمل
ضربات شلاق و قطع گردن
و سومین جانی را به تازیانه،
قطع دست و اعدام با چوبه‌دار
محکوم کرد.

خجسته باد ۸ مارس، روز جهانی زن

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

بقیه از صفحه اول

ویژه، مرکز حقوق بشر را نمایندگی می کرد. خانم لئونور سامپایو، مأمور حقوق بشر، و خانم کارمن کوئواس، منشی نیز در این مأموریت شرکت داشتند. خانم ایرن آبراهامیان، مترجم متخصص در فارسی، در جریان همه دیدارهای خصوصی و برخی از دیدارهای رسمی، به مأموریت یاری رساند...

هنگامی که خبر دیدار از جمهوری اسلامی ایران اعلام شد، نماینده ویژه نامه های بسیاری حاوی نظرات، پیشنهادات و خواستهایی در مورد نحوه انجام سفر، دریافت داشت. فرستندگان این نامه ها، تبعیدیان و مهاجران ایرانی، و نیز اشخاص دارای ملیت های دیگر، سازمانهای حقوق بشر و چهار برنده جایزه نوبل در علوم بودند. همچنین نامه هایی با امضای ۳۲۹ استاد دانشگاه و سازمانهای آکادمیک و دانشجویی دریافت گردید. علاوه بر این، ۸۳۳ نماینده پارلمان از استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، لیختن شتاین، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، سان مارینو، سوئد، سوئیس، بریتانیا و ایالات متحده، و نیز تعدادی از اعضای پارلمان اروپا و شورای اروپا، نظرات خود را در مورد وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران به اطلاع ما رساندند...

نماینده ویژه، از همه این اشخاص به خاطر همکاری آنها تشکر می کند و خاطر نشان می سازد که نظرات و پیشنهادهای آنها، در جریان تدارک سفر بسیار ارزشمند بود. نماینده ویژه، خوشوقتی خود را از این امر ابراز می دارد که افکار عمومی بین المللی، که برای برقراری حقوق بشر در سراسر جهان حائز اهمیت بسیار است، این چنین حمایت نیرومندی از سیستم بین المللی دفاع از حقوق بشر اعمال می دارد...

سفر هیات از پیش در رسانه های ایران اعلام شد و به اطلاع افراد ذیربط رسید که مصاحبه ها در کجا انجام می گیرند. همچنین شماره تلفنی برای تماس به منظور گرفتن وقت ملاقات اعلام گردید. در طول نخستین روزها، مصاحبه ها در دفتر برنامه توسعه ملل متحد انجام گرفت. بعداً، هنگامی که گروه های ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفری، ورودی دفتر

برنامه توسعه ملل متحد را مسدود کردند و شاهدانی که قرار ملاقات داشتند نتوانستند سرقرار حاضر شوند، مصاحبه ها در هتل آزادی، محل اقامت اعضای هیات انجام شد. در هتل، چند شهادت فردی استماع و دو مصاحبه جمعی برگزار شد که در یکی، ۱۵۰ نفر و در دیگری حدود ۵۰ نفر شرکت جستند...

نماینده ویژه، در تقاضای مصاحبه با شخصیت هایی که می توانستند به او در مورد حقوق بشر در کشور اطلاعات بدهند، پیشقدم شد. آقای مهدی بازرگان، نخست وزیر نخستین دولت انقلاب، با این تقاضا موافقت کرد و نماینده ویژه، به دیدار وی در خانه اش رفت. آیت الله منتظری، که در قم زندگی می کند، با تقاضای ملاقات به هلت داشتن مشغله دیگر، موافقت نکرد. نماینده ویژه، آماده بود تا به قم سفر کند، بارها گفته شده بود که آیت الله منتظری در خانه خود در بازداشت است. اما از منابع اپوزیسیون سیاسی کسب اطلاع شد که او آزاد است و به تدریس اشتغال دارد...

نماینده ویژه در صبح روز ورود خود به تهران، یک سلسله ملاقات با مقامات هالی رتبه دولت ایران را آغاز کرد. همانگونه که از قبل تقاضا شده بود، این دیدارها صبح ها و استماع شهادت ها و سایر فعالیت ها، بعداز ظهرها انجام می گرفت...

دیدار از اوین

بعداز ظهر ۲۵ ژانویه، نماینده ویژه از زندان اوین دیداری به عمل آورد... نماینده ویژه، با پنج زندانی که در اتاقی منتظر او بودند، صحبت کرد. آنها گفتند که همگی، اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق بوده، در حمله ژوئیه ۱۹۸۸ شرکت کرده و به اعدام محکوم شده اند. بعداً محکومیت آنها به ۲۰ سال زندان تقلیل یافته است. نماینده ویژه، با تعدادی دیگر از محکومین که بطور تصادفی در راهروها برگزیده شدند، صحبت کرد. یکی از آنها گفت که یک مسئول هالی رتبه نظامی گروه های مسلحی بوده است که در سال ۱۹۸۸ به خاک ایران حمله کردند. بسیاری از زندانیان، ظاهراً عضو سازمان مذکور بوده اند و محکومیت اعدام

آنها به ۲۰ سال زندان تقلیل یافته است. همه آنها نام خود را ذکر کردند، اما خواستند که اسمشان برده نشود.

سه عضو سابق حزب توده ایران آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب، و دو عضو دیگر حزب، که یکی از آنها عضو هالی رتبه و دیگری عضو حوزه پایه بوده است، در یکی از سلول ها بودند. آقای کیانوری اجازه داد که در گزارش، از او نام برده شود، اما دو زندانی دیگر با ذکر نام خود مخالفت کردند. آقای کیانوری با حرارت منکر جاسوسی برای یک قدرت بیگانه و توطئه برای براندازی دولت انقلابی شد. وی در حضور مقامات و کارکنان اوین، اظهار داشت که مورد شکنجه قرار گرفته است، دستان نیمه فلج و انگشتان شکسته خود را نشان داد و شکنجه ها و سایر بدرفتاری هایی را که متحمل شده بود، توصیف کرد. آقای کیانوری به راستی رنج کشیده بود و رفتار او، آمیخته ای از اعتراض و یاس بود.

جوان ترین این سه نفر، که یک عضو دون پایه حزب بود، گفت که حزب او برای یک قدرت خارجی جاسوسی کرده و جهت سرنگونی دولت توطئه کرده است. این اتهام، با تأکید از جانب زندانی دیگر رد شد و میان این دو، کلمات تندی رد و بدل گردید. عضو بلند پایه حزب، به آرامی موارد شکنجه را توصیف کرد. وی در زمان شاه ۲۵ سال در زندان بوده است و هفت سال است که در اوین به سر می برد.

گفته های شهود

طبق رسم معمول، نماینده ویژه در جریان دیدار خود از جمهوری اسلامی ایران، شهادت افرادی را که مدعی داشتن تجارب مستقیم در مورد وضعیت حقوق بشر در کشور بودند، استماع کرد...

آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده از اعدام هزاران نفر جوان که به نظر او بیگناه بوده اند، نام برد و آن را محکوم کرد. وی گفت بسیاری از اعدام شدگان، متهم به همکاری با حزب توده ایران بوده اند و افزود فقط خود را مسئول هرگونه جرمی که به حزب منسوب شود، می داند. وی یک رونوشت از نامه ای را که در این مورد به آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران نوشته است، به نماینده ویژه تسلیم کرد. مرتضی نصرتی خبر از اعدام

برادرش فلامرضا نصرتی در سال ۱۳۶۷ داد. فلامرضا نصرتی در هنگام اعدام، ۲۶ سال داشته و اتهام او، فعالیت سیاسی بوده است. مرتضی نصرتی گفت برادرش عضو سازمان آرمان مستضعفین (شریعتی) بوده که با شیوه های مسالمت آمیز با حکومت مخالفت می کرده است، بعداً به مجاهدین پیوسته اما هیچگاه در اعمال خشونت آمیز شرکت نداشته است. وی پس از بازداشت در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) به هشت سال زندان محکوم شد. هنگامی که زندانیان در زندان رشت که وی در آنجا به سر می برد، علیه منع ملاقات با بستگان اعتراض کردند، مقامات ترتیب ملاقات جمعی زندانیان با خانواده هایشان را دادند. در جریان این ملاقات، بسیاری از زندانیان لباس های خود را بالا زدند و بستگان آنها دیدند که زندانیان تا چه حد شکنجه شده اند. پس از این رویداد، همه دیدارها قطع شد، و یک سال بعد، فلامرضا نصرتی اعدام گردید. تنها پنج ماه بعد از وقوع اعدام بود که خانواده او در جریان گذاشته شد.

یک زن که درخواست کرد نام او محرمانه بماند، اظهار داشت پسر هجده ساله اش که در انقلاب اسلامی شرکت داشت، بعداً به مجاهدین پیوست. نخستین تلاش برای دستگیری او، در خانه اش انجام گرفت، اما وی فرار کرد. دو ماه بعد او صبح در خیابان دستگیر شد و عصر همان روز اعدام گردید. مادرش خبر اعدام را در روزنامه ها خواند. این شاهد پیشنهاد کرد که نماینده ویژه، به گورستان بهشت زهرا در حومه تهران برود که در آنجا پنجشنبه ها تعداد زیادی از مادران اعدام شدگان، به اتفاق هم بر سر گورهای جمعی محل دفن فرزندان شان، به سوگواری می آیند.

شاهد دیگری که خواست نامش فاش نشود گزارش داد که پسرش در سه ماهه سوم ۱۹۸۹ (۱۳۶۷) اعدام شده است. او در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) دستگیر و متهم به هواداری از مجاهدین شد. در ابتدا او به ۹ سال زندان محکوم شده بود، اما پس از هفت سال و نیم زندان، اعدام شد. این شاهد، اطلاع نداشت که قبل از اعدام، محاکمه دیگری برگزار شده است. یانه.

شاهد دیگری که خواست نامش فاش نشود گفت که طرفدار فعال آیت الله خمینی بوده است. با این بقیه در صفحه ۵

ددمنشی و شقاوت رژیم را حدی نیست

بقیه از صفحه اول

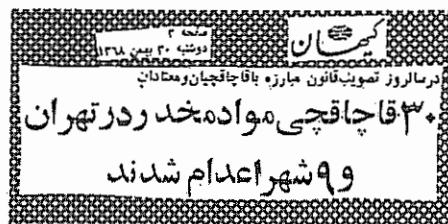
زیر سیطره خفقان بار حکومت آخوندی، در آستانه قرن بیست و یک با بر بریتی ماقبل تاریخی تجدید خاطره می‌کند. این بار اما این جنایت بیش از آنکه خوف‌انگیز باشد، مشمشر کننده و شرم‌آور است.

جمهوری اسلامی، کوئی آسیابش تنها باروان شدن خون انسان‌ها می‌گردد. هستی‌اش مبتنی بر نیستی آدم‌ها و خوراکش مرگ است. سال‌های سال پیر و جوان را در جبهه‌های جنگ به نیستی کشاند. سال‌های سال در زندان‌ها شکنجه کرد، سر و دست و پا و گردن شکست، تیر باران کرده دار آویخت؛ فردی و جمعی مخفی و هلنی کشت. سال‌های سال بر گذرها به کمین رهگذرها نشست به هر بهانه و هر جرم، کشت و کشت و کشت!

این خشونت‌های جنون‌آسا بر روح و روان انسان‌هایی که مجبور به زندگی در خفقان جمهوری اسلامی‌اند تأثیرات مخربی بر جای گذاشته است. امروز بسیاری کودکان ما در ایران یکی از بازی‌هایشان در کنار "همه‌انی بازی" و "هروسک بازی" "اهدام بازی" است. این واقعیت تلخ و دردآلوده‌ای است.

همین چند ماه پیش بود که یکی از نشریات از مرگ کودک خردسالی در هنگام بازی "اهدام" خبر داد. کودکی که در نقش یک پاسدار همبازیش را که نقش "مجرم" داشت به پای پنجره بر د زیر پایش صندلی گذاشت، طناب را به بالای پنجره بست، صندلی را از زیر پای همبازیش خالی کرد و با ناباوری پایان تراژیک این بازی را که تقلیدی از مشاهدات کودکان‌اش از واقعیات خشن بیرون بود، نظاره کرد.

جامعه‌ای که رژیم حاکم بر آن در زندانهای سیاسی‌اش هزار هزار می‌کشد، جامعه‌ای که بر در و دیوار شهرش آونگ اجساد به دار آویخته رابه



نمایش می‌گذارند، جامعه‌ای که در برابر چشمان حیرت زده مردمش، انگشت می‌برند، دست قطع می‌کنند و گردن می‌زنند، سنگسار می‌کنند بدار می‌آویزند، کودکش آنگونه بازی می‌کند، بیمارستان‌هایش آنگونه مملو از بیماران روانی می‌شود و بزهارانش به خشونت‌هایی از آن دست که در همدان اتفاق افتاد دست می‌یازند.

این جمهوری اسلامی است که نهال خشونت در جامعه را با تئذی هیستریک آبیاری می‌کند. این حکام و گردانندگان رژیم فرسوده عقب‌مانده تاریک اندیش جمهوری اسلامی‌اند که خشونت و کشتار را در "جامعه ترویج می‌کنند.

در بخشی از گزارش رونالدو گالیندوپل درباره "وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی" چنین آمده است: "دولت جمهوری اسلامی ایران برخی از

التهاب و ناآرامی در سراسر کشور

بقیه از صفحه اول

تولیدی دست به اعتصاب زدند. رژیم اقداماتی جهت سرکوب حرکت انجام داد. هنوز گزارشی از جزئیات و نتایج این اعتصاب دریافت نکرده‌ایم.

برخی خبرگزاری‌ها از وقوع تظاهراتی در تهران در روز ۸ اسفند در میدان راه‌آهن، خیابان فاطمی و میدان حر گزارش کرده‌اند. در برخی نقاط تهران، هم اکنون هملا حکومت نظامی اعلام نشده برقرار است. بر سر چهار راه‌ها پاسداران و نیروهای امنیت رژیم، آشکار و نهان مستقر شده‌اند و تحت لفافه "مانور ظفر" و "والعادیات" در گذرگاه‌ها و گلوگاه‌ها به بازرسی و بگیر و ببند مشغولند. با چشمانی بیم‌زده و مظلوم هر سورا می‌پایند.

در نجف‌آباد و اصفهان مقابله با ناراضی و اعتراض مردم بخاطر ناتوانی رژیم در اتکا به پاسداران و نفوذ آیت‌الله منتظری در منطقه، با دشواری‌های جدی مواجه شده است.

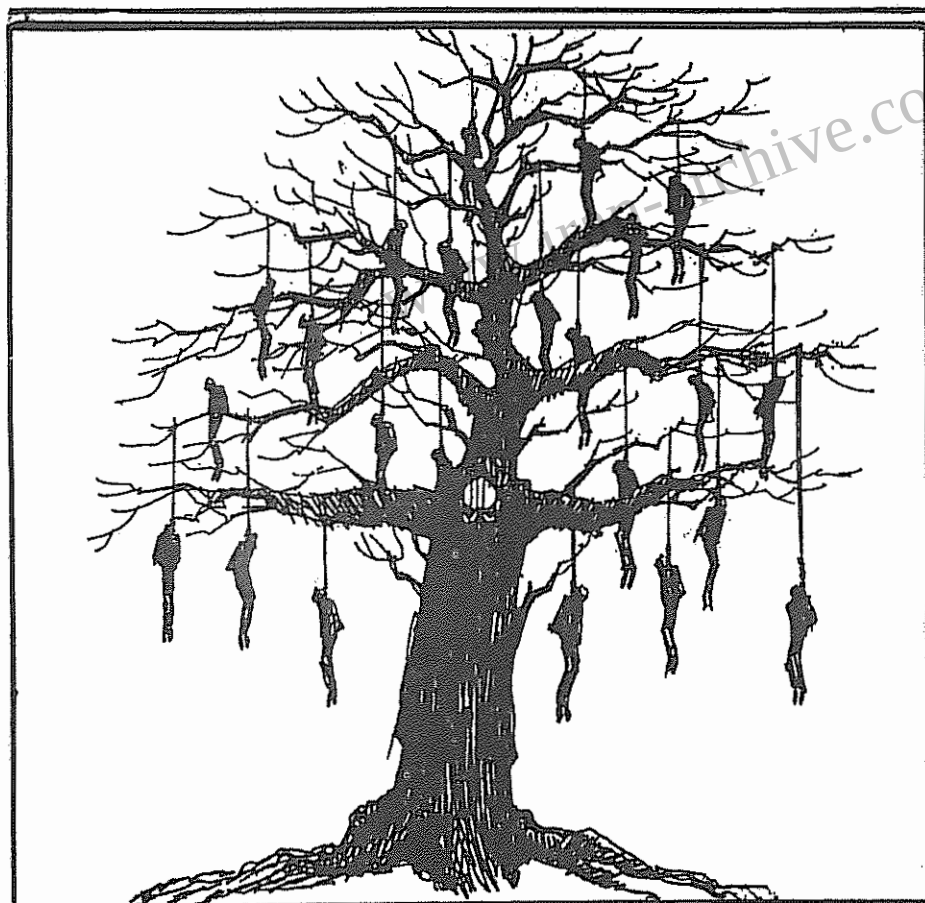
مقامات رژیم سراسیمگی خود را در مواجهه

با ناراضی‌ها و ناآرامی‌های گسترده بناچار بروز می‌دهند. خامنه‌ای رهبر رژیم ضمن تلاش در کتمان حرکات اعتراضی مردم، خواستار آحادگی نیروهای مسلح و انتظامی شده است. وی خطاب به ارتش ایران کرد که دفاع از نظام مهمتر از دفاع از مرزهاست. خامنه‌ای بر همین زمینه جناح‌های متخاصم درون حکومت رابه "حفظ وحدت فراخوانده و حفظ وحدت را "جهاد فی سبیل الله" شمرده است.

برخی نشریات خارجی خبر داده‌اند که رفسنجانی بخاطر حساسیت اوضاع داخلی از قصد سفر خود به خارج از کشور منصرف شده است.

رئیس‌سیج سپاه پاسداران رژیم بر ضرورت تشکیل "گردان‌های احتیاط" برای مقابله با ناآرامی‌ها و تامین امنیت مرزی تاکید کرده است.

اعتراضات گسترده مردم در روزهای اخیر نگرانی و هراس از آینده را در رهبران جمهوری اسلامی تشدید کرده است.



می‌آویزد، بر تارک مقبره بوعلی سینا این مظهر در خشان فرهنگ سرزمین مان، مظاهر بربریت را بنمایش می‌گذارند. به این، اهانت و قبیاحت و آشکار علیه مدنیت و فرهنگ، به این تجاوزات آشکار نسبت به ابتدائی‌ترین موازین حقوق بشر و به این خودکامگی جنون‌آمیز باید هر چه زودتر پایان داد.

انتقادات مندرج در گزارش‌های پیشین نماینده ویژه راپذیرفته است، از جمله در مورد اعدام هلنی و جمعی قاچاقچیان موادمخدر...

هنوز مرکب گزارش گالیندوپل خشک نشده است که جمهوری اسلامی در برابر چشمان حیرت زده صدها انسان، شلاق و تازیانه می‌زند، دست قطع می‌کند، گردن می‌زند، به دار

اجرای مرحله سوم طرح "والعادیات"

واگذاری دارائیهای

"بنیاد مستضعفان"

به بخش خصوصی

در جریان سمینار مسئولین "بنیاد مستضعفان و جانبازان" که با شرکت رفیق دوست رئیس بنیاد و قائم مقام و معاونین و سرپرستان بنیاد در استان ها، تشکیل شد، رفیق دوست ضمن اعلام ورشکستگی بخشهای مختلف اقتصادی این بنیاد و هرج و مرج حاکم بر آن و بیان این نکته که در حال حاضر بنیاد در بخش اقتصادی کشور جایگاهی ندارد گفت که "بنیاد" قصد دارد به منظور شرکت در سرمایه گذاری بخشهای کلان اقتصادی کشور تعدادی از واحدهای تولیدی صنعتی، کشاورزی و بیش از ۹۰ درصد بخش املاک و مستغلات خود را به بخش خصوصی واگذار کند.

ریاست جمهوری در مردادماه ۶۸ به اجرا درآمد. مقامات رژیم مدعی شده اند که جمهوری اسلامی با تصویب قانون جدید مبارزه با مواد مخدر در یکسال گذشته، و با بهره گیری از هر صدهای کار اطلاعاتی، در داخل و خارج، به "موفقیت های چشمگیری" نائل شده است. اما واقعیات آماری حاکی از آن است که آنچه که بطور چشمگیر افزایش یافته، شمار معتادین و قربانیان مواد مخدر بوده است. مخافا به اینکه اجرای طرح "والعادیات"، همواره و هربار پوششی برای بستن گلوگاه های شهرها و راههای ارتباطی، تشدید پیگرد و گسترش جو اختناق و سرکوب در جامعه بوده است. بنا به گزارش محافل خبری جمهوری اسلامی، تنها ۱۲۰ مرکز تجسس و تنقیش، مرکب از ماموران کمیته برای شناسایی "انفراد مشکوک" در تهران ایجاد شده است.

از اول اسفندماه، سومین مرحله طرح "والعادیات" و "مانور ظفر - یک" به اجرا درآمد. این طرح در پی برگزاری سمیناری از مسئولان اطلاعات و امنیت، کمیته های انقلاب اسلامی (امر به معروف) و مسئولین واحدهای مبارزه با مواد مخدر بررسی شد و شیوه های اجرایی آن توسط ارگان های مختلف حکومتی هماهنگ گردید. معاون اطلاعات و عملیات فرماندهی کل کمیته انقلاب اسلامی در این رابطه گفت: مرحله سوم طرح و العادیات با بهره گیری از تمام امکانات و ظرفیت های کشور از جمله شوراهای اسلامی و روستایی، پایگاه های بسیج، انجمن های اسلامی ادارات و سازمان های دولتی، اداره اطلاعات استان ها و سایر ارگان های ذیربط به اجرا درمی آید. نخستین مرحله طرح "والعادیات" در زمستان سال گذشته و دومین مرحله آن در آستانه انتخابات

ترور حاج بلوچ خان توسط تروریست های جمهوری اسلامی در پاکستان

حاج بلوچ شهر بخش از عناصر متنفذ مخالف رژیم در منطقه بلوچستان و از فعالان "جبهه وحدت بوج" بوده است. قتل او توسط مزدوران رژیم آخوندی، جلوه ای دیگر از تداوم تروریسم دولتی در خارج از مرزهای جمهوری اسلامی است و در همین حال افشاگر نقش منفی که رژیم پاکستان بخاطر تایید ضمنی و یا تمکین به وقوع این جنایت در قلمروی خود، داشته است.

ماموران ژاندارمی به قتل رسیدند. مقامات رژیم جمهوری اسلامی در بازتاب خبر ترور حاج بلوچ شهر بخش بر شرکت او در قاچاق مواد مخدر تاکید کرده و اقدام تروریستی خود را نیز در چارچوب عملیات "موفقیت آمیز" رژیم برای "قطع و قطع قاچاقچیان مواد مخدر" توجیه کرده اند تا جنبه سیاسی این ترور مکتوم بماند. در توجیه این اقدام تروریستی همچنین به رابطه او با افغانستان نیز اشاره شده است.

عصر روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ماه، حاج بلوچ (شهر بخش)، یکی از مخالفان دیرینه رژیم جمهوری اسلامی در منطقه مرزی بلوچستان پاکستان توسط مزدوران تروریست رژیم به قتل رسید.

حاج بلوچ خان، طی دهساله اخیر چندین درگیری مسلحانه با پاسداران و ژاندارمری جمهوری اسلامی داشته که طی آن بیش از ۵۰ تن از افراد کمیته و سپاه پاسداران و ۳۲ تن از

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

بقیه از صفحه ۶

مجازات را مورد حمله قرار می دهند و معتقدند برحق نیست و ناقص حرمت زندانیان است ...

نماینده ویژه، همانگونه که در گزارش های پیشین هم آمده است، تروریسم را در همه اشکال آن و با هر انگیزه، زمینه و هدفی که داشته باشد، محکوم می کند ... اما، باید به یاد داشت که طرف مورد خطاب نهادهای بین المللی، دولت ها هستند که بدیهی است توسط حکومت ها نمایندگی می شوند. از این رو، شکایات همدتا متوجه حکومت هاست. علاوه بر این، طبق رسمی که در سالهای اخیر ایجاد شده است، این نکته درک می شود که گروه های مخالف نیز باید به حقوق بشر احترام بگذارند. البته حکومت های مورد شناسایی جامعه بین المللی، و گروه های مخالف در یک سطح نیستند ...

اتهامات مربوط به در بازداشت نگه داشتن زندانیانی که محکومیت آنها به پایان می رسد، تا مدت نامعین، و یا اعدام افرادی که مدت محکومیت آنها به پایان

رسیده است، تکرار شد. شهادت های جمع آوری شده به طور خصوصی و اظهارات زندانیان اولین در حضور مقامات زندان، بار دیگر حاکی از بدرفتاری و شکنجه بود. نماینده ویژه همچنین اصرار کرده است که پاسخ های مفصل به این اتهامات و نظایر آن بعنوان جزئی از روند مطالعه وضعیت حقوق بشر، ضروری است.

دولت جمهوری اسلامی ایران، برخی از انتقادات مندرج در گزارش های پیشین نماینده ویژه را پذیرفته است، از جمله، در مورد اعدام هلنی و جمعی قاچاقچیان مواد مخدر و به حساب آوردن مدت زندان پیش از صدور حکم در اجرای احکام زندان. این آمادگی نشان می دهد که امکان توجه به برخی پیشنهادها و انتقادات دیگر نیز وجود دارد. در جریان دیدار، این پیشنهادها در اساس با واکنش مثبت مواجه شد: دیدارهای منظم کمیته بین المللی صلیب سرخ از زندانهای سراسر کشور برای بازرسی شرایط زندان، و بطور

ویژه، وضعیت زندانیان سیاسی؛ امکان ارائه کمک فنی به دولت جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر از سوی مرکز حقوق بشر؛ پذیرش برنامه ای برای تشخیص موارد تناقض و هدم انطباق میان قوانین اسلام و قوانین بین المللی، به ویژه حقوق بشر که مورد شناسایی بین المللی است، به منظور ایجاد تسهیلات برای دولت ایران جهت منطبق کردن نظام خود با معیارهای بین المللی؛ و توجه به درخواستی که نماینده ویژه به دلایل صرفا انسانی مطرح سازد. نماینده ویژه، درخواست کرد احکام اعدام بطور قابل توجه کاهش یابد و به موردیک زندانی که شدیداً به کمک پزشکی از خارج از زندان نیاز دارد، توجه شود ...

در میزگردی که برای جمع بندی دیدار، در وزارت امور خارجه برگزار شد، نماینده ویژه چنین اظهار عقیده کرد که گام بعدی دولت، باید دادن جواب های مشخص به اتهامات علیه خود باشد. برای تدارک این پاسخ ها، باید اتهامات را بررسی کرد؛ امکان دارد ثابت شود که

برخی مقامات در اجرای وظایف خود تخطی کرده اند و تدابیر تنبیهی یا مجازات، ضرورت یابد، و یا برعکس، لازم باشد که نشان داده شود اتهامات، نادقیق، نادرست و یا اشتباه آمیزند ...

با توجه به این واقعیات و ملاحظات، نتیجه گیری نماینده ویژه این است که به نظر او، کمیسیون باید به تعقیب وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ادامه دهد و به نظر می رسد که یک دیدار دیگر، مطلوب و حتی ضروری است تا دامنه مطالعه به موارد متعددی که امکان رسیدگی به آن وجود نداشت، گسترش یابد، و توجه بیشتری به مواردی مبذول گردد که هنوز مستلزم اطلاع بیشتر از واقعیات و استماع شهادت افراد متعددی است که به هلت ضیق شدید وقت، از انجام ملاقات ناامید ماندند.

نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، فهرستی از اسامی تعدادی از اعدام شدگان توسط جمهوری اسلامی را ضمیمه گزارش خود کرده است.

گزارش هیأت تحقیق

بقیه از صفحه ۲

حال، ماموران کمیته انقلاب به خانه او هجوم آورده و هفت تن از فرزندان را دستگیر کرده اند. آنها متهم به وابستگی به مجاهدین بودند، اما این اتهام با هیچ دلیلی ثابت نشده است. پس از جنگ، یک سال و نیم پیش، پنج نفر از فرزندان او در

موجی از اعدام حدود ۲۵ هزار زندانی، اعدام شده اند. دوتن از پسران وی هنوز در زندان اوین به سر می برند. بر اثر شکنجه، یکی از آنها بیمار و دیگری دچار فلج است. شاهد زن دیگری که خواست نامش محرمانه بماند اظهار داشت سه مرد که به اتفاق وی طی تظاهراتی در اصفهان دستگیر شدند، اعدام گردیدند. در یکی از این موارد، بعد از تهران اطلاع رسید که آن فرد تنها به شش ماه زندان محکوم شده بود. طبق اظهارات شاهد، مقام محلی بدون اینکه منتظر حکم شود، دستور اعدام را صادر کرده بود. یک زن ۵۵ ساله که در شهر شاهرود به نام مادر افتخاری مشهور بود و در زمان تظاهرات تنها عبور می کرد، دستگیر شد، مورد شکنجه شدید جسمی قرار گرفت و پس از ۵۰ روز اعدام گردید. شاهد مزبور هنگامی که در زندان به سر می برد، دختری را دیده بود که بعد از به خاطر خواندن یک سرود مجاهدین اعدام شد.

یک پدر و دختر که خواستند نامشان فاش نشود از اعدام پسر خانواده در ژوئن ۱۹۸۸ خبر دادند. وی هنگام دستگیری، نشریات مجاهدین را داشته اما پیگیرانه هرگونه ارتباط با این سازمان را منکر شده است. پدر او از قاضی، آقای لاجوردی، کسب اطلاع کرد و به او گفته شد علیه پسرش اتهامی وجود ندارد. با این حال، پسر او ۹ سال در زندان نگه داشته شد و شدیداً مورد شکنجه قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۸۷، دیدار مادر زندان به تعلیق درآمد. در ژوئن ۱۹۸۸، به خانواده تلفن شد و به آنها گفتند که می توانند به زندان بروند و ملاقات داشته باشند. وقتی پدر به زندان رفت، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و اطلاع یافت که پسرش اعدام شده است. به آنها نشانی یک گور جمعی بدون نام را دادند. خانواده علیه رفم جستجو، نتوانست جسد را پیدا کند. دو شاهد که خواستند نامشان محرمانه بماند خبر از اعدام برادر (پسر) خود دادند. وی که سرباز بود، از جبهه گریخته و به

عضویت مجاهدین درآمد. او در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در شهرستان خلخال بازداشت و شدیداً شکنجه شد. هنگامی که او در بازداشت بود، خانواده اش کوشید تا برای او وکیل بیابند، اما مقامات گفتند که به وکیل نیازی نیست. به خانواده او گفتند که پسرشان ۱۰ روز پس از دستگیری محاکمه خواهد شد، اما او قبل از این موهد در ملاهم به دار آویخته شد. پدر او گفت که پسرش همراه با یک فرد دیگر اعدام شده، در یک منطقه دور دست کوهستانی مدفون شده است. با این حال، پسر دیگری جنازه را بیرون آورد تا طبق رسوم، خاکسپاری شود. کمیته انقلاب اسلامی محل، به ایدا پدر بزرگ فرد اعدام شده و جستجوی خانه او ادامه داد. همچنین هموی فرد اعدام شده، دستگیر شد و بر اثر ضربات وارده به او در زندان سپاه، معلول گردید.

شاهد دیگری که گفت دختریک آخوند اهل مشهد است اما نمی خواهد نامش فاش شود، آخوندی به نام اردبیلی را متهم کرده که دستور اعدام ۲۴ زندانی را در مشهد بدون هرگونه محاکمه داده است. همین یک ماه پیش دو گروه ۱۷ و ۱۵ نفری به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند و جنازه های آنها به چاه های فاضلاب انداخته شده است.

فلامر ضابطیان اظهار داشت که چهار بار دستگیر شده است. آخرین مورد دستگیری او چهار سال پیش بوده و او در زندان اهواز به سر برده است. وی گفت که همواره با او خوش رفتاری شده است. وی در زندان نام خود را در یکی از نشریات مجاهدین در فهرست افرادی دید که گویا اعدام شده اند. این شاهد تاکید کرد که از موارد مشابه بسیاری اطلاع دارد و به درخواست نماینده ویژه، قول داد که یک نسخه از روزنامه مجاهدین را که در آن از او اسم برده شده است، در اختیارش بگذارد.

زن دیگری که خواست نامش محرمانه بماند گفت یکی از دوستانش (اسم او را نمی دانست) از سوی مجاهدین به عنوان اعدام شده ذکر گردیده اما در حقیقت هنوز زنده است.

چند نفر از یک گروه ۷۸ نفره که بطور جمعی با نماینده ویژه دیدار کردند اظهار داشتند که نام آنها در لیست های اعدام شدگان، منتشره از سوی سازمان مجاهدین، ذکر

شده است. به درخواست نماینده ویژه، چهار نفر از آنها توانستند اوراق هویت خود را نشان دهند. اسامی این افراد از این قرار است: اسماعیل زارهی، محمود زاسعیدنژاد، صفری فرهادی و بهنام قرایی. سه نفر آخر، صفحات مربوطه از نشریه مجاهدین را ارائه کردند...

آقای مجیدولی زاده اظهار داشت که می خواهد از اقدامات تروریستی سازمان مجاهدین شکوه کند. وی گفت که از موارد متعددی از این اقدامات، اطلاع دارد، از جمله مورد فردی که زنده زنده پوست او را کردند و فرد دیگری که در جریان حملات مجاهدین به روستاهای شمال کشور، زنده زنده سوزانده شد. وی تلاش های دولت در هرصه های اقتصادی، فرهنگی و آموزشی را تحسین کرد و پرسید که چرا سازمان ملل نماینده های خود را برای بررسی موارد مهمی مانند استفاده از سلاح های شیمیایی توسط عراق یا حمله اخیر ایالات متحده آمریکا به پاناما نفرستاده است...

شکنجه

آقای کبانوری، دبیرکل سابق حزب توده ایران، گفت که در مجموع، ۱۰ سال از عمر خود را در زندان گذرانده است، که از این ۱۰ سال، ۷ سال در زندان اوین بوده است. وی گفت که چندین بار شکنجه شده است و در نتیجه، دستان او نیمه فلج شده است. او افزود در جریان محاکمه اش، به او امکان برخورداری از وکیل و مشاور حقوقی داده نشده است.

آقای توسلی، شهردار پیشین تهران و عضو نهضت آزادی، تجارب خود از مدت ۹ ماه زندان را تشریح کرد. وی گفت که هشت ماه و نیم در سلول انفرادی به سر برده است. آقای توسلی افزود که مورد ضرب و شتم، توهین و ارباب قرار گرفته است و او را ساعت های طولانی در سلول های سرد نگه داشته و یاروی صندلی نشانده اند. هدف از چنین اقداماتی، وادار کردن او به اعتراف به جرایمی بوده است که هرگز مرتکب نشده بود.

شاهد دیگری که خواست نام او محرمانه بماند گفت دوبار دستگیر شده است. اتهام او حمایت مالی از مجاهدین (بار نخست) و نوشتن شعارهای مجاهدین (بار دوم) بوده است. وی بار اول از ۱۳۶۵ (۱۹۸۲) تا ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در

تهران (زندان های کمیته و اوین) به سر برده است. او اظهار داشت که در هر دو بار، شدیداً شکنجه شده است. او در بند ۴ اوین بوده است که زندانیان آن مرتب شکنجه می شدند. طبق اطلاعات او، از نظر شکنجه وضع بند ۷ زندان اوین از این هم بدتر بوده است. بدترین شکنجه هایی که علیه او اعمال شده است، چنین بوده است. او را به یک تخت فلزی بستند و آنقدر زدند که دیگر توانایی فریاد کشیدن را از دست داد و تقریباً بیهوش شد. او جزئیات ضرباتی را که به او زده اند، تشریح کرد و گفت که چگونه بدنش به تدریج بر اثر ضربات حس خود را از دست داده است. شلاق زدن به کف پای او، مرتب انجام می گرفته است. او همچنین گفت که مدت های طولانی در سلول انفرادی و با غذای کم به سر برده است...

شاهد دیگری که خواست نامش محرمانه بماند گفت که در ۱۳۶۴ (۱۹۸۶) در سنج به اتهام هواداری از مجاهدین دستگیر و سپس به تهران منتقل شده است. او را در زندان های کمیته و اوین نگهداری کرده اند. وی گفت که ۹ ماه را در شرایط غیر انسانی به سر برده است و این شرایط را اینگونه توصیف کرد: سلول های ۱/۵ در ۲ متری با ۴ الی ۵ زندانی و سلول های ۳ در ۵ متری تا ۴۰ زندانی. چراغها همیشه روشن بود و ملاقات کم می دادند. به گفته این شاهد، حدود ۹۰ درصد زندانیانی که او دیده است، شکنجه شده اند یا مورد رفتار شبیه به شکنجه قرار گرفته اند. خود او مورد شکنجه با ضربات کابل قرار گرفته است. وقتی بیهوش می شد، آب سرد به صورتش می ریختند. یک روش معمول دیگر برای شکنجه این بود که به کف پای زندانیان شلاق بزنند و آنان را وادار به راه رفتن کنند. نوع دیگر شکنجه، پانسمان زخم ها و سپس کندن پانسمان بود. این شاهد همچنین گفت که محاکمه اش پنج دقیقه طول کشیده است، و پس از انقضای محکومیت، سه سال تحت نظر بوده است. علیه رفم سپری شدن این سه سال، او هنوز هم باید ماهی یک بار خود را به کمیته انقلاب اسلامی معرفی کند. در خانواده او، سه نفر اعدام شده اند: دو برادر و پسرعمو.

زن دیگری از اصفهان که خواست نامش فاش نشود، در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۲) هنگام شرکت در تظاهرات دستگیر شد. او چهار سال در این زندانها به سر برد.

تزلزل حصار، کرج، سمنان، قم، شاهرود، اصفهان. پس از دستگیری او به همراه ۲۷ زن و ۲۴ مرد، شش زن در سلول‌هایی زندانی شدند که برای یک نفر ساخته شده بود. در زندان تزلزل حصار، تنها یک بار در روز در را برای رفتن به توالت باز می‌کردند. موی آنها را زده بودند و ۳۵ ضربه شلاق برای هر نفر، شکل معمول مجازات بود. همچنین آنها را به یک راهرو می‌بردند و در حالی که زندانیان به آنها لگد می‌زدند، وادارشان می‌کردند که بخزند. یک زن معلول بنام زهرا گرگانی شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفت. این شاهد همچنین از مادری خبر داد که به اتفاق نوزاد دو ماهه‌اش دستگیر شد. این کودک در زندان بزرگ شد.

زن دیگری از مشهد که خواست نامش فاش نشود، از پنج سال زندان در اوین سخن گفت. او در ابتدا به اتهام داشتن تماس با گروه‌های فلسطینی به ۹ سال زندان محکوم شده بود، اما محکومیت او به پنج سال تقلیل یافت. وی گفت در طول زندان، ضربات شلاق به کف پا، شکنجه معمول بوده است. شاهد دیگری که نمی‌خواست از او اسم برده شود گفت که در زندان اوین که در آن سالها به سر برده است، شکنجه شده است. شکنجه‌ها علیه او عبارت بوده‌اند از شلاق، آویزان شدن از سقف، دستبند زدن یا بیدار نگه داشتن به مدت طولانی. وی این موارد را در فرمی که یک بار در زندان توسط مدیریت زندان پخش شد، نوشته بود.

آقای توسلی، شهردار پیشین تهران و شهروهری نهضت آزادی، گفت که در ژوئن ۱۹۸۸ توسط گروهی از افراد مسلح که به خانه او ریختند دستگیر شد. این افراد همه متعلقات شخصی او را ضبط کردند که هنوز بسیاری از آنها برگردانده نشده است. وی به زندان توحید برده شد و در طول پنج ماه و نیم، از سوی مأموران وزارت اطلاعات مورد بازجویی قرار گرفت. آقای توسلی اظهار داشت برخلاف اصل ۳۲ قانون اساسی، موارد اتهام به او گفته نشد و وی، همانگونه که در همین اصل آمده است، ظرف ۲۴ ساعت تحویل دادگاه نگردید. بازجویان او می‌کوشیدند با استفاده از هر وسیله، از جمله ضرب و شتم، توهین و تهدید، او را وادار کنند اعتراف نماید به دشمنی اطلاعات داده است.

... پس از پنج ماه و نیم، او به

زندان اوین منتقل شد و سه ماه دیگر در آنجا به سربرد. بالاخره، او فهرستی از اتهامات را بدین شرح دریافت کرد: فعالیت علیه امنیت دولت، فعالیت برای سرنگونی دولت و کمک به دشمن، به‌عنوان دلیل برای این اتهامات، ملاقاتی که بازرگان نخست‌وزیر پیشین در سال ۱۹۷۹ با سفیر ایالات متحده و با موافقت آیت‌الله خمینی داشت، مطرح شده بود. آقای توسلی هشت ماه و نیم در سلول انفرادی به سر برد، با اینکه طبق قانون، مدت زندان انفرادی حداکثر چهار ماه است. شکایات او در این زمینه بی‌جواب ماند. پس از آزادی، به او دستور دادند که خود را به زندان اوین معرفی کند. در آنجا بار دیگر او مورد بدرفتاری و تهدید قرار گرفت.

آقای یزدی، وزیر خارجه نخستین دولت موقت پس از انقلاب، از مواردی نام برد که افراد پس از پایان محکومیت خود آزاد نشده‌اند؛ برخی از آنها مجدداً محاکمه شده‌اند، بعضی اعدام گردیده‌اند و تعداد دیگری هنوز در زندان به سر می‌برند. وی به طور خاص از خواهر زاده‌اش، حسن زدی نام برد که به جای برادرش، که فرار کرده است، دستگیر شد. او پس از سه سال زندان مورد محاکمه قرار گرفته به هفت سال دیگر زندان محکوم شد. سال گذشته به والدین او اطلاع دادند که پسرشان خودکشی کرده است. وقتی والدین او از اینکه جنازه پسرشان سیاه است اظهار تعجب کردند، روایت رسمی در مورد هلت مرگ او، به مسمومیت غذایی تغییر یافت. آقای یزدی و آقای بازرگان همچنین از موارد دیگری از زندانی کردن بستگان افراد تحت پیگرد نام بردند، از جمله از دکتر یحیی نظیری که در زندان اوین نگهداری می‌شود زیرا نتوانسته‌اند پسرش را که گریخته است، دستگیر کنند.

نماینده ویژه، با آقای بازرگان، نخست‌وزیر نخستین دولت موقت پس از انقلاب و رهبر نهضت آزادی ملاقات کرد. نهضت آزادی در سال ۱۹۶۱ به‌عنوان حزب تاسیس شد. آقای بازرگان اظهار داشت نهضت آزادی هلیرفم تضییقات گسترده علیه فعالیت آن، به حیات ادامه داده است. نشریات نهضت بطور غیرقانونی توقیف شده و تلاش برای ارجاع این امر به دادگاه، مقیم مانده است؛ طبق جواب شفاهی مقامات، پرونده مربوطه مغفوده است. دفاتر

نهضت در ژوئن ۱۹۸۸ تعطیل و چهار تن از اعضای رهبری آن دستگیر شدند، از جمله آقای توسلی، شهردار پیشین تهران که او نیز در این ملاقات حضور داشت. تلفن‌های جنبش و مکاتبات پستی آن با نقض آشکار تضمین‌های قانون اساسی، تحت کنترل است. علاوه بر این، اعضای نهضت اغلب مورد تهدید و ایذا قرار می‌گیرند.

نماینده ویژه، همچنین با اعضای "جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر" ملاقات کرد. آنها دشواری‌هایی را که در فعالیت‌های خود با آن مواجه‌اند، تشریح کردند. آنها گفتند جمعیت چهار سال پیش تاسیس شد و منشور آن که تنها حاوی اصول مورد پذیرش قانون اساسی است، برای تأیید تسلیم وزارت کشور گردید. با این حال، جمعیت هرگز مورد شناسایی رسمی قرار نگرفت.

نماینده ویژه، در جریان دیدار از جمهوری اسلامی ایران صدها نامه و پیام کتبی دریافت کرد که اکثراً به زبان فارسی است و توسط ایرانیان مقیم داخل این کشور ارسال شده است. نماینده ویژه، کوشیده است اتهامات مندرج در نامه‌ها را بدین شرح طبقه‌بندی کند:

الف) تعداد زیادی نامه‌های یکسان از "گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شده"، اتهامات مربوط به دستگیری خودسرانه و شکنجه را رد کرده اظهار می‌دارند زندانیان سابق، اکنون به زندگی هادی مانند شهروندان آزاد مشغولند و از همه "امکانات موجود اجتماعی" استفاده می‌کنند.

ب) در تعداد قابل توجهی از نامه‌ها، زندانیان سابق اظهار می‌دارند که دستگیر شده، اما هرگز مورد شکنجه قرار نگرفته‌اند.

ج) در گروه سوم از نامه‌ها، نویسندگان از اینکه امکان نیافته‌اند به سر قرار خود در دفتر برنامه توسعه ملل متحد بیایند شکایت کرده و این را ناشی از ممانعت از ورود به دفتر ذکر کرده‌اند. بسیاری از نامه‌ها حاوی اتهاماتی از این قبیل است: تعدادی از زندانیان، قبل از سفر نماینده ویژه آزاد شده‌اند و به آنها دستور داده شده است که از شرایط زندان، تصویر خوشایندی ارائه دهند. گفته می‌شود آنها تحت مراقبت اکید به سر می‌برند و امکان دارد پس از ترک کشور از سوی

نماینده ویژه، به زندان برگردانده شوند.

نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌ها

این گزارش نهایی، به منزله تحول مهمی در اجرای مأموریت نماینده ویژه و قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر است؛ دیدار از جمهوری اسلامی ایران و بررسی وضعیت حقوق بشر در محل، برای نخستین بار پس از اخطای مأموریت در سال ۱۹۸۴، دولت از نماینده ویژه برای دیدار از جمهوری اسلامی ایران دعوت به عمل آورد.

امکان دادن فرصت به همه کسانی که مایل به ادای شهادت بودند، وجود نداشت، اما به اندازه کافی موارد شهادت جمع‌آوری شد تا هئوینی را که برای طبقه‌بندی اطلاعات تعیین شده است، پر کند؛ برای استماع سخنان همه افرادی که مایل به اظهار تجاربشان بودند، تهدید سفر نه تنها برای چند روز، بلکه برای چند هفته ضروری می‌بود. برخی شاهدان نتوانستند به سر قرار خود بیایند، هلت این امر، از جمله این بود که جمعی، در برابر دفتر برنامه توسعه ملل متحد گردآمده و به معنای واقعی کلمه، با ایجاد بی‌نظمی مداخل دفتر را مسدود کرده بودند.

مقامات و مسئولینی که نماینده ویژه با آنها ملاقات کرد، در مورد مسائل کلی سخن گفتند... رؤس سخنان آنها چنین بود: جامعه بین‌المللی برای گروه‌های تروریست گوش‌شنوا دارد؛ اطلاعات ارائه شده در خارج، جعلی بوده و هست؛ ارگانه‌های سازمان ملل دو نوع معیار در مورد حقوق بشر به کار می‌بندند زیرا بدلائل سیاسی، توجه ویژه‌ای به برخی کشورها مبذول می‌شود، در حالی که سایر کشورها که مرتکب موارد خشن نقض حقوق بشر می‌شوند، تحت فشار افکار عمومی بین‌المللی قرار نمی‌گیرند.

نماینده ویژه، مشاهده کرد که در نتیجه دوره انقلابی ناآرام، جامعه ایران دچار شکاف عمیق شده است. یک عنصر این شکاف، مبارزه مسلحانه است که تروریسم، که گاه هواقت و خیمی دارد، بخشی از آن است. از همه سو و در میان همه طبقات اجتماعی، شکایات شنیده می‌شود، از جمله از جانب کسانی که مبارزه مسلحانه را محکوم می‌کنند و دیگران که نوع

بقیه در صفحه ۴

گذر از تفکری به تفکر دیگر نقد جدی می طلبد

بهزاد پرتو

رفیق می گوید: "ما نمی توانیم برنامه ای ارایه دهیم که درباره مسایلی اظهار نظر کند که درباره همان مسایل هر عضو عقیده خود را داشته باشد. این فکر مسخره و سرکوبگرانه است که گفته شود با تصویب یک رشته نظرات در ارگانهای رهبری همه اعضای که مخالف آن عقاید هستند از بیان و تبلیغ نظرات خود دست بردارند و فقط نظر مصوب را تبلیغ کنند."

رسیدن به چنین نگرشی بسیار مثبت است و حتما رفیق فرخ آگاه است که این فکر در حزب آهینی لنینی جایی ندارد.

این فکر قبلا از جانب بسیاری از رفقا در سازمان مطرح شده و از جانب دوستان به معنای "دور برنامه مساویست با انشعاب" فهمیده می شد.

برای انسانی که از کهنه دست می شوید لاجرم باید به مردم و یاران خویش اعلام کند که در نظرات فوق سالها در نزد لنین و احزاب کمونیست بشکل "سرکوبگرانه و مسخره آمیزی" دنبال می شده است. امری که متأسفانه اعضا و هواداران این سازمان در نزد رفیق فرخ بقیه در صفحه ۹

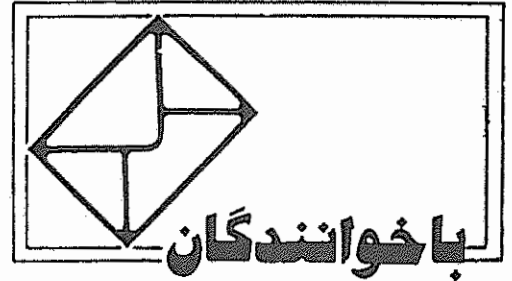
نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان در شماره ۷۱ خود مصاحبه ای با رفیق فرخ نگهدار درج کرده است. رفیق فرخ در این مصاحبه به جنبه های مختلف فعالیتی سازمان در هر صدهای سیاسی، سازمانی و برنامه ای مختصر اشاراتی کرده است. قطعا این مصاحبه سئوالات متعددی را در ذهن نیروهای جنبش دمکراتیک ایران بوجود می آورد بدین دلیل پرداختن به مصاحبه رفیق فرخ می تواند مفید واقع شود.

... گذار از تفکری به تفکر دیگر نقد جدی می طلبد، بدون نقد ریشه های انحرافات گذشته و خود را همچنان کردن با تحولات فرجامش مثل معروف است که می گوید: "خواهی نشوی رسوا هرگز جهالت شو."

سازمان ما در گذشته با همین رهبری دارای نگرش ها و اصولهای لنینیستی بوده است. برنامه و سیاست و مناسباتمان با آن اصولها تنظیم می شده است و رفیق فرخ بدون آنکه آنها را به نقد کشد وارد فاز جدیدی شده است. برای نمونه

دیگر برد. بدیهی است که "کاباره"، سه گاه و ماهور و همایون نمی طلبد و حتی ترانه هایی را که منطبق بر زیروبم های موسیقی سنتی آورده شده باشد نمی پذیرد. کاباره، موسیقی ویژه خود را می خواهد و بدون آن دیگر، "کاباره" نیست.

حادثه انقلاب اسلامی، با همه ابهات فاجعه بارش، جلوی سیل بیان کن موسیقی کاباره ای را سد کرد و این می توانست در دراز مدت به نفع رشد و بالندگی موسیقی سنتی تمام شود. ولی چنین نشد و یا دست کم آنگونه تأثیری را که گمان می رفت، به وجود نیاورد. از یکسو رژیم اسلامی به سبب ماهیت واپسگرایی خود موسیقی سنتی را به شیوه های صد سال پیش بازگردانید و آن را دست مایه ای روضه خوانی های سیاسی - مذهبی خود قرار داد. از سوی دیگر هنرمندان گریخته از میهن برخلاف آنچه انتظار می رفت، همچنان به "موسیقی کاباره" وفادار ماندند. این هنرمندان که گرایش به سوی کاباره را در ایران



جایگاه هایده در موسیقی و آواز ایران

گزیده هایی از آن را بازخوانی می کنیم:

در همین آغاز بگوئیم که "هایده" صدائی بسیار درخشان داشت. صدائی شش دانگ "یا نزدیک به آن"، با رنگی گرم و برانگیزاننده و "تنی" متناسب با محتوای موسیقی سنتی ایران "هایده" و تنی چند از خوانندگان دیگری را که پیش و پس از او جلوه کردند، به مقیاس "قمر" سنجیدند و کاسبکاران برنامه گزار، همه آنان را قمر ثانی، بلبل شرق و از اینگونه نامیدند، ولی در این میان، به گمان من دو تن از آنان، می توانستند، در آینده ای دورتر، به کمال مطلق برسند: هایده از نسل میانه و "هنگامه آخوان" از نسل جوان تر.

"هایده" می توانست "قمر" دیگری باشد. صدای رسای صیقل زده را داشت. به همت "تجویدی" با فراز و نشیب موسیقی سنتی و شگردهای صوتی آن آشنا شده بود. تنها شاید "همت" قمر را می خواست تا از ورطه ابتذال در امان بماند. نمی توان صرفا شریعتی پیش آمده از انقلاب را عامل دور شدن "هایده" از خط اصیل موسیقی سنتی به شمار آورد چرا که جدائی او از این "خط" پیش از انقلاب آغاز شده بود. این سخن "تجویدی" کاشت و پرورنده بسیاری از صداها و استعداد های موسیقی ملی است که هر چه را ما می سازیم، "کاباره" نابود می کند!

"هایده" می توانست، قمر دیگری باشد، با همان ارزش های صوتی و توانائی های فنی که داشت و همت و مقاومتی که "می بایست" می داشت! در همان ایران پیش از انقلاب، و سوسه کاباره - و بهتر بگوئیم - و سوسه مال و مکتب افزون تر هایده را نیز چون بسیاری دیگر از خوانندگان و نوازندگان، به راهی

یکی از خوانندگان نشریه ما نامه ای با امضای "آوا" برایمان فرستاده است، که در بخش هایی از آن چنین می خوانیم:

"... من از شما می دانم که نشریه اکثریت سوال می کنم آیا شما هم این گونه واهمه دارید یا بدتر از آن از ترس آن که مبدا گروه های سیاسی دیگر موضوعی بیابند تا به شما انگ دیگری بچسباند در این مورد سکوت کرده اید؟... اگر دلیلی دارید که نمی بایست تسلیم بگوئید و از کنار این خبر همدان رد شده اید، خواهشمندم در "اکثریت" برای من خواننده نشریه تان توضیح دهید..."

دوست عزیز! از ما خواسته اید که توضیح دهیم چرا نشریه ما هرگز خانم هایده را، بهنگام، بازتاب نداده است.

خبر درگذشت هنرمند خوش صدا و سرشناس، خانم هایده، ما را نیز همانند شما و بسیاری دیگر از دوستداران موسیقی و آواز ایرانی متأثر کرد. و ضروری دانستیم که در صفحات نشریه این خبر و تأثر را بازتاب دهیم. کوشیدیم آن را با اظهار نظر در مورد جایگاه هنری هایده همراه سازیم.

قدر مسلم آن که ادای حق مطلب در مورد جایگاه هنری او از طریق نوشته ای میسر بود که بر ارزیابی کارشناسانه از کارنامه هنری و زندگی او مبتنی باشد. مادر صدق تمییز چنین نوشته ای برآمدیم، بی نگرانی از آنچه که ممکن است "بیم انگ خوردن" یا "هواداری از مطرب" نام گیرد. اما آنچه را که ما در اندیشه اش بودیم بر کاغذ آوریم، راستر و جامع تر در مقاله ای از آقای محمود خوشنام از صاحب نظران موسیقی ایران، یافتیم که در شماره ۲۹۵ هفته نامه کیهان (چاپ لندن) تحت عنوان "هایده می توانست قمر باشد"، نقل شده است.

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

قرّة العین؛

مبشر آزادی زن ایرانی در ظلمت استبداد



آقای معین الدین محرابی بنام "قرّة العین" شاعره آزادیخواه و ملی ایران، می‌گوئیم گوشتی از زندگی این زن مبارز و پیشرو را بازتاب داده و شوق و توجهی درخور را برای مطالعه و شناخت بیشتر زندگی این شیر زن شوریده و مبارز، برانگیزیم. معین الدین محرابی در مقدمه کتاب "قرّة العین..."، نوشته است:

هشتم مارس، روز جهانی زن را به همه هموطنان، بویژه زنان هم‌میهن شادباش می‌گوئیم. با آرزوی رفع همه تضییقات و تحمیلات ارتجاعی علیه زنان و تامین برابری حقوق اجتماعی مردان و زنان، در این سالروز خجسته به معرفی و تجلیل شاعره متفکر، آزاده و مبارز تاریخ ایران، طاهره قرّة العین می‌پردازیم. با درج بخش‌هایی از کتاب تحقیقی

ما در این کتاب برآنیم تا به فرازهایی از زندگی و شخصیت قرّة العین، که متأسفانه حب و بغض‌های عقیدتی آنرا به تاریکی و ابهام خاصی کشانده‌اند، بپردازیم. و در خلال آن نیز جد و جهد های آزاد یخواهانه‌ی وی را که نقطه‌ی عطفی در مبارزات زنان میهنمان علیه نابرابری‌های میان زن و مرد بحساب می‌آید، گوشزد نماییم...

قرّة العین، سمبل برجسته‌ای است از يك زن، که در طی حیات ۳۶ ساله‌ی خویش لحظه‌ای از مبارزه با اوهام و خرافات باز نماند. قرّة العین فریادی است برخاسته از دل زمان، فریادی از اعماق، از اعماق درد ها و رنج‌های زن ایرانی که هنوز هم بگوش می‌رسد. فریادی است راه جسته در تکامل تاریخ که مع الاسف، نام و آوازه‌اش گرفتار مورخین وابسته به دربارها و خان‌ها شده، که آنان نیز چهره‌اش را در هاله‌ای از ابهام نهاده، با زشت‌ترین عناوین همراه نموده‌اند. ولیکن اصلی است مسلم که شعور عمومی در مقابل حقایق اجتماعی گمراه نخواهد ماند، و دیر یا زود به شناخت ذاتی آن پدیده پی خواهد برد...

قرّة العین در مسئله‌ی زنان و بخصوص حجاب، نظراتی داشت که دقیقاً با تمامی باورهای گذشته در تعارض کامل بود. وی پیش از آمدن به ایران، آراء و عقاید خویش را در خصوص حجاب زنان با نزد یکتربین پیرامونیان در میان گذاشته و آنان را مجاب نموده بود و بدین‌رو نیز در نزد آنان رعایت حجاب نمی‌نمود. ولیکن در نزد آنانی که هنوز تنیده‌هائی از باورهای گذشته داشتند حجاب را بدقت مراعات می‌نمود. این مسئله موجب آن گردید تا تنی چند از مقدسین که به باب‌ایمان آورده بودند، عکس‌العمل نشان داده، شکواییه‌ای علیه او تنظیم نمایند و در آن پاسخ باب را جویا شوند.

اگر چه پاسخ باب به یکی از بابیها است، ولیك پاسخی است به تمامی بابیان. باب در طی نامه‌ی خویش وی را راستگو

و عالم‌ودانا و طاهره معرفی نمود. و بدین‌رو نیز پس از آن بابیان او را (طاهره) نامیدند...

در اجتماع بهدشت که ده روز و بنا بر اقوالی بیشت از بیست روز بطول انجامید، مسائل و مباحث بسیاری مطرح گردید که در مجموع نقطه‌ی عطفی در تبلیغات و نوع نگرش بابیان، در بسیاری از مسائل اجتماعی بوده است.

قرّة العین در این اجتماع، پس از سخنرانی مهیجی، خرافات رایج را بباد حمله گرفته، از حق و حقوق زنان جامعه‌ی خویش دفاع، و محرومیت‌های آنان را متذکر، و شرکت دادن زنان را در جمیع مسائل اجتماعی توصیه مینماید و بالاخره بابیان را به اشتراك در اموال فرا میخواند...

عمر رضا کحاله نیز قسمتی از سخنرانی قرّة العین را که برگردان‌شده به عربی است آورده. وی در این سخنرانی تاکید و اصرار فراوانی به برداشتن حجاب و شرکت زنان در جمیع امور دارد و نیز نظرگاه‌های مترقی‌ای را در باب مسائل اجتماعی بیان میدارد.

قرّة العین پس از پایان این خطابه، برای اولین بار برقع از چهره برمیگرد. که موجب اعجاب و شگفت حاضران گردیده، مباحث تنیدی را بدنبال می‌آورد. و چنانکه در برخی از کتب مذکور افتاده است، محمد علی بارفروشی از این عمل وی

ارگانه‌های دولتی و چه از راه تأیید بی‌چون و چرای سیاست دولت وقت. حزب رفرمیست نه دارای خصوصیات حزب توده، بلکه حزبی است منتقد نه بلکه‌گویان حاکمان وقت.

پایان سخن: بحران سازمان از رجوع به آموزشهای کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم در نقد سیاست و خط مشی گذشته شروع شد. در طی این مدت بسیاری از نیروهای سازمان تشنه‌وار به مطالعه متون لنین پرداختند که بتوانند راه آینده خود را با آموزشها و تجربیات لنین حل نمایند. مطالعه آثار لنین همراه با نگاه به جهان در هم آمیخته شد، اما از مطالعه لنین چیزی جز "کژ راه" و استبداد "سوسیالیسم واقعا موجود" یافت نشد. تعمق همراه با نقد اسالیب و روش‌ها آغاز گردید و امروز می‌توان به جرات اعلام کرد که اکثریت نیروهای سازمان به راه دیگری سوی راه رهبران کلاسیک مارکسیسم می‌روند.

ما به سمتی می‌رویم که قبل از آنکه مارکسیسم باشیم، ایرانی باشیم، فرهنگ، زبان و ملت خود را بشناسیم و لازمه این گام فرود آمدن از برج عاج "گافدی" خود هستیم. این یک واقعیت تلخ است اما حقیقت دارد که در صدد زیادی از نیروهای چپ ایران مجسمه سازمان ما، تاریخ ملت خویش را مطالعه نکرده‌اند اما آنها می‌توانند صدها ساعت پیرامون انقلاب روسیه و دیدگاههای لنین به بحث و جدل بپردازند. آیا این حقیقت برای "پیشاهنگان سیاسی" جامعه ایران فم‌انگیز نیست؟

نگاهی اجمالی به نشریات سازمانهای چپ ایرانی منجمله سازمان خود بیانازیم، جزء رجز و شعارهایی همانند آیه قرآن در بالای نشریه‌ها آیه‌هایی همانند "کارگران جهان متحد شوید" و "مرگ بر امپریالیسم جهانی" بسرگردگی امپریالیسم آمریکا نشانگر چیست؟

مذهبی دیگر بنام مارکسیسم با شعارهای خاص جهانی خود، مذهبی مدرن‌تر از اسلام، اما مذهب، مذهب است.

برای ما آخرین ایستگاه شناخت همین مردمی است که هویت و زبانمان در آن تنیده شده است و شناخت از این مردم با سنجشی بنام مارکسیسم - لنینیسم بدست نمی‌آید، ما باید به همه پاسخ دهیم و از رفیق فرخ می‌پرسیم آخرین ایستگاهت کجاست؟

بقیه از صفحه ۷

ندیده‌اند. در آنجا که رفیق فرخ نگهدار در حال "پوست اندازی" است نمی‌توان به وی زیاد ایراد گرفت، زیرا که در این مرحله کهنه کشان کشان با خود به یدک می‌کشد، اما زمانی که این دوران سپری شود دیگر انتظارات بحق بالا می‌رود. روح حاکم بر مصاحبه حکایت از پایان این دوره دارد، او می‌گوید: "اگر منظور از انقلاب از نظر سیاسی استقرار دیکتاتوری یک حزب، یا یک فرد، و از نظر اقتصادی تمام وسایل تولید در دست دولت باشد، من با صراحت اعلام می‌کنم، نه، من یک چنین انقلابی ای نیستیم."

در اینجا بنظر بسیاری که این مطلب را خوانده‌اند، رفیق وارد دوران جدیدی گشته است. اما چگونه؟ این گفته‌ها با تمامی آموزشهای م - ل پیرامون دولت تفاوت آشکار دارد، کجاست آن نقد که روحی دیگر در جان بدهد!

آیا واقعا دوران "پوست اندازی" برای رفیق فرخ سپری شده و از تکررات کهنه دست شسته است؟ نمی‌توان با قاطعیت بدین سؤال آری گفت، زیرا که رفیق فرخ هنوز هلاکت و یژه‌ای به نزدیکی با حزب توده دارد. در هنگام پاسخ بدین سؤال که آیا شما طرفدار انقلاب هستید یا رفرم؟ او می‌گوید: "سالهای سال عده زیادی از چپ‌ها ما و توده‌ایها را متهم می‌کردند که برنامه ما برای رفرم است و برای انقلاب نیست و نقش رهبری آنرا هم برای طبقه کارگر در نظر نمی‌گیریم."

براستی رفیق از کدام زاویه به مقوله رفرم نظر می‌افکند؟ از زاویه سنتی و رایج آن یا با نگرش امروز.

نقد سیاست‌های حزب توده و بر خورد با حاکمان وقت، تاکنون از جانب بسیاری از محققین و سازمانهای سیاسی انجام گرفته است و پرداختن بدانها دوباره کاری است اما نکته‌ای باید متذکر شد که حزب توده به رفرم اعتقادی نداشت، بلکه معتقد به سیاست لاک‌پشتی رفتن به سمت سوسیالیسم نوع روسی بود. در کجای دنیا دیده شده است که حزب رفرمیستی تشکیلات نظامی دایر کند؟

در کجای دنیا حزب رفرمیست تسخیر قدرت سیاسی به هر شکل ممکن در سرلوحه فعالیت خود قرار می‌دهد، چه از راه نفوذ در

(برقع از چهره افکندن) بخشم آمده، شمشیر از نیام برمیکشد و قصد جانش را میکند که قره‌العین نیز خشمکین، سوار بر اسب شده، شمشیر از نیام برآورده، شعار گویان، ادعاهای خویش را تکرار میکند...

قره‌العین از دستگیری تا شهادت:

چنانکه پیشتر آورده شد، قره‌العین پس از وقایع بهشت ویرا کنده شدن بابیان در سطح مازندران، با شنیدن خبر درگیریهای قلعه‌ی طبرسی که در حوالی بابل در جریان بود، جهت یاری رساندن به آنان از شهر نور عازم قلعه‌ی طبرسی میگردد که در میانه راه دستگیر شده، به تهران فرستاده میشود. دستگیری وی اواخر سال ۱۲۶۴ ه. ق بوده است...

سفیر روسیه در ایران، در ارتباط با قتل عام و کشتار بابیان و همچنین کشته شدن قره‌العین در گزارشی چنین آورده:

اینجانب قبلا نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمیتوان حل کرد. همانطوریکه انتظارش میرفت، نه کشتار مازندران، و نه قضیه زنجان هیچکدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری ننموده و اخیرا بمناسبت سو، قصدی که نسبت به شاه شده، دولت کلیه افراد منتسب باین فرقه را تعقیب و زندانی مینماید [...]

مدت زمانی است که در تهران یک زن بابی تحت نظر رئیس نظمییه محبوس میباشد ولی گفته میشود که با وجود محدودیت‌هایی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق میشود همکیشان خود را دور خود جمع کند و بالاخره زن نامبرده را در باغی در حضور آژدان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بابیها را از وسط شقه کردند. در بدن آنها شمعیهای روشن داخل نموده و در این حال آنها را در شهر میگرداندند. این بد بختها در حالیکه به شاه ناسزا میگفتند اظهار شادمانی میکردند که باین ایهت و جلال جان میدهند."

گر بتو افتدم نظر، چهره به چهره رویه رو
شرح دهم غم ترا، نکته به نکته موبه مو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کوبه کوبه
می‌رود از فراق تو، خون دل از دو دیدم ام
دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جوبه جوبه
دور دهان تنگد تو، عارضی غم‌برین خطبت
غنچه به غنچه گل به گل، لاله به لاله بوبه بوبه
ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خوبه خوبه
مهر ترا دل حزین، بافته بر قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پو به پو
در دل خویش (ظاهره) گشت و ندید جز ترا
صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده توبه توبه
فزلی از قره‌العین

نامه رفیق فرح نگهدار به رفیق بهزاد کریمی (محمد)

انديشه‌ها و برداشتها

در رابطه با مقاله "چرا باید به کنگره رفت؟"

نامه اول

رفیق محمد هزیز

به صلاح تو و دیگر رفقا دیدیم که بحثی را که تحت عنوان چرا باید به کنگره رفت در اکثريت باز کرده‌ای، از این طریق ادامه دهیم. این کار اگر فرض و فرضی درش نباشد به حل برخی مسائل ایجاد شده در فکر خوانندگان نشریه اکثريت ممکن است کمک کند.

من نظر خودم را در مورد کنگره و این سوالی که تو مطرح کرده‌ای در مقاله‌ای ۵۵ صفحه‌ای در اردیبهشت گذشته در بولتن کنگره نوشته‌ام. الان هم همان حرف‌ها را قبول دارم. در اینجا صرفاً نکاتی را که در فکر تو به نظرم مورد بحث میرسد طرح می‌کنم:

۱- تو مطلب را اینطور شروع کرده‌ای: "تا چند ماه پیش در سازمان ما موضوع اصلی مورد بحث در رابطه با برگزاری کنگره این بود که چگونه و با کدام ضوابط و موازین باید به کنگره رفت. در جریان بحث حول این موضوع که مدتی قریب یک سال و نیم از حیات سازمان را تماماً در تسخیر خود گرفت، تضادها و اختلافات جدی و لاجرم انواع صفت‌بندی‌ها شکل گرفت. در یک ارزیابی کلی و صریح از روند طی شده باید گفت که در جریان این مبارزه درون سازمانی حاد تفکر سانترالیستی و بوروکراتیک که جایگاه آن عمدتاً در رهبری سازمان بوده است در برابر اندیشه دموکراتیک و قانونیت متکی بر اراده توده‌ها که قبل از همه و بیش از همه در فزاینده‌ای حق طلبانه توده‌های تشکیلاتی انگکاس داشت پیوسته و گام به گام عقب نشست. و اما نظر من درباره این "ارزیابی کلی و صریح"

- راست این است که درباره "ضوابط و موازین کنگره" در "رهبری سازمان" از همان ابتدا همه می‌گفتند در تعیین نمایندگان کنگره رده‌های سازمانی منافی قرار گیرد و برای اعضاء و هوادارانی که در خارج کشور فعالیت و سوابق داشته‌اند سهمیه انتخابات در نظر گرفته شود. ما هم همین نظر را داشتیم منتها در اینکه سهم یا درصد نمایندگان تشکیلات داخل و سهمیه نمایندگان انتخابی خارج چقدر باشد بین ما اختلاف بود. یکی می‌گفت سهمیه انتخابی خارج را زیاد کنیم، دیگری می‌گفت سهم داخل به خارج را زیاد کنیم.

پیشنهادهای اول به نظر من غیر منطقی و پیشنهاد دوم غیر واقعی بود. در پلنوم شهریور ۶۷ مدافعان پیشنهادها مختلف کمی از حرف خود کوتاه آمدند و مساله با توافق حل شد.

در کلام تو بهتر بود همان مساله مشخص که یکسال و نیم ما را هذاب داد و کنگره را به تعویق انداخت مطرح و درباره اش تضاد می‌شد. جمع‌بندی تو این حالت را در آدم بوجود می‌آورد که بیشتر برای جلب مشتری است تا دست‌یابی مشترک به حقیقت.

اما "ارزیابی کلی و صریح" من از بحث‌ها و اختلاف نظرهای یکسال و نیمه: مطلقاً بر این نظر هستم نتیجه این یکسال و نیم بحث فرساینده یک ضربه محکم به دموکراتیسم واقعی در تشکیلات بوده است. تو حتی خودت را هم نمی‌توانی قانع کنی که اثر در سازمان ما در یکسال و نیم پیش کنگره با همان ضوابط شهریور ۶۷ تشکیل میشد، در چه دموکراتیسم در آن کنگره کمتر از کنگره‌ای است که الان، (یکسال و نیم پس از آن) تشکیل می‌شود. مطمئن باش که اگر امروز نیز کنگره را تشکیل ندهیم یکسال و نیم بعد، قطع نظر از اینکه به قول تو یا من، تفکر بوروکراتیک چقدر عقب بنشیند یا نشیند ما قطعاً نخواهیم توانست کنگره‌ای به وسعت و پایه تشکیلاتی فعلی تشکیل دهیم. مگر اینکه شرایط سیاسی تغییر جدی کند که آن موضوع جداگانه است. ما با این یکسال و نیم بحث ضریب بزرگ به سازمان و کنگره زده‌ایم. اولاً بسیاری را چنان فرسوده و خسته کرده‌ایم که اصلاً دیگر حال شرکت در کنگره را ندارند. ثانیاً امکانات و فرصت‌های مناسب را چنان از دست داده‌ایم که خود مساله جمع کردن نمایندگان به یک مساله بسیار بفرنج تبدیل شده و معلوم نیست کی این مساله مجدداً قابل حل باشد. ثالثاً به نقش و سهم داخل چنان آسیب زده‌ایم که این احتمال بسیار قوی است که آنها هیچ نقشی نتوانند ایفا کنند و ما اینجا فقط برای خودمان کنگره بگذاریم و توده عظیم نیروهای سازمان کوچکترین ارتباطی بین خود و این کنگره احساس نکنند و ... بنا بر این التماس می‌کنم محض است هرگاه صحنه اینطور آرایش شود که گویا حاصل یکسال و نیم بحث و جدل ما این بوده که حالا انشاالله کنگره‌ای برگزار می‌کنیم که خیلی از آن کنگره یکسال و نیم قبل "دموکراتیک‌تر" است. این یک دروغ و خود فریبی محض است.

اگر ما همان زمان کنگره را هلیرقم هر ایرادی در ضوابط آن برگزار کرده بودیم امروز در آستانه دومین کنگره بودیم که می‌توانست "دموکراتیک‌تر" سازمان باشد.

- مادر جلسه آذرماه ما، با توافق تصمیم گرفتیم هلیرقم هر مخالفتی که در تشکیلات خارج نسبت به برگزاری انتخابات پدید آید تلاش ما این باشد که انتخابات به هیچ چیز دیگر مشروط نشود و در اولین فرصت برگزار شود. شنیدیم که مصوبات مادر باره ترتیب انجام انتخابات در جلسه مشترک کمیته خارج و مسئولین کشورها مورد بحث قرار گرفته و نظر ما، که گفته بود "پرداخت حق عضویت و به نوبه شرکت داشتن در فعالیت بسود سازمان" شرط شرکت در انتخابات باشد القوکرده‌اند.

برخورد صحیح با این برخورد فلتدر وضع فعلی چیست؟ صحیح آن است که ما، بگوید فلتادر شما فلتا است اما حتی یک روز را هم تلف نکنید انتخابات را فوراً برگزار کنید، هر طور که صلاح می‌دانید. میدانی چرا؟ چونکه همانطور که خودت هم بدانی نوشته‌ای ما در وضعیتی قرار داریم که هر روز تاخیر و کش داده شدن بحث‌ها موجب می‌شود نیروی کمتری امید به موفقیت را زنده نگاهدارد. کنگره‌ای که یکسال دیگر برگزار شود مسلماً از کنگره‌ای که امروز برگزار می‌شود

۲- هدف اصلی نوشته تو آنست که برخی رفقا که امیدشان در نیمه راه تشکیل کنگره مبدل به یاس شده را دوباره امیدوار کنی که در تشکیل کنگره سازمان سهم گیرند و کناره جویی نکنند. این هدف مقدس است و باید نیروی آن بود. منتها تو در تحلیل مثل کناره جویی و انفعال فقط از دو عامل نام برده‌ای: "کهنگی‌ها و رسوبات آن" "بحران هدف و گسترش ناباوری به آینده چپ".

من فکر می‌کنم این جمع‌بندی حداقل ناقص است. "بحران هدف و گسترش ناباوری به آینده چپ" بسیار جدی است، اما قطعاً نباید به تبلیغات درباره مرگ محتوم چپ‌ها و به پایان رسیدن و شکست خوردن و از بین رفتن چپ در جامعه ما و در سطح جهان باور کرد. چه راست‌ها خواهند چه نخواهند در جامعه ما و در جامعه بین‌المللی، چپ‌ها اکثریت و وضع

موجود و یک نیروی جدی احتمالی خواهند بود. چپ دوره یک پوست اندازی ایدئولوژیک را پشت سر می‌گذارد. باید پذیرفت که این پوست اندازی او را نه تضعیف که تقویت خواهد کرد. من دلیلی نمی‌بینم که نوسازی قطعا همان ویران سازی و شکست تلقی شود.

در هر حال این حرف تو صحیح است که مسائل ایدئولوژیک مطرح شده در میان کمونیست‌ها و بویژه تجارب تلخ و شکست‌های رژیم‌های حاکم در اروپای شرقی ضریب محکم بر روحیه نه تنها رفقای ما بلکه تمام چپ‌ها وارد ساخته است.

اما به این عامل باید پارامتر شرایط سیاسی را اضافه کرد. نیروی فعال و جدی سازمان ما و جنبش دموکراتیک بطور کلی در سال ۵۷ و ۵۸ با سال‌های ۶۲ تا ۶۴ قابل مقایسه نبود. همانگونه که این نیرو با سال‌های ۶۷ و ۶۸ قابل مقایسه نیست. موفقیت رژیم در سرکوب جنبش دموکراتیک و دور شدن لحظه سرنگونی یا بازگشت به دموکراسی در ذهن فعالین سیاسی نیروی یاس نسبت به اهداف مشخص مبارزه را تقویت می‌کند.

میزان افراد فعال سیاسی در سال ۵۷ یا سال ۵۹ یا سال ۶۰ قابل مقایسه نیست. در روحیه فعالین سیاسی شرایط سیاسی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. نباید انتظار داشت هزاران کادر حرفه‌ای که در آن سال‌ها زندگی خود را تابع وظایف سیاسی می‌کردند امروز در خارج کشور نیز همانگونه برخورد کنند. شرایطی که دموکراسی روبه گسترش است و جنبش حالت تعرضی بخود گرفته است با شرایطی که اختناق حاکم شده فعالیت مبارزان سیاسی حرفه‌ای به رکود کشیده می‌شود، قابل مقایسه نیست. مادر این باره در جلسه اخیر ما، مفصلاً بحث کردیم و نتایج آن هم در گزارش جلسه انتشار یافت. من از این نظر روی این موضوع تاکید می‌کنم که

اولاً کسانی که دیروز در پاسخ به ندای شرایط سیاسی فعال حرفه‌ای بودند و امروز نیز در انطباق با شرایط تازه برای موفقیت در شغل یا تحصیل اهمیت بیشتر قائلند را رودروی جنبش قرار ندهیم، ثانیاً به این دلیل که خیال نکنیم اگر تصمیمات کسانی که مسئولیت می‌پذیرند چنین و چنان بود و یا "بحران هویت"، چپ را آسوده می‌گذاشت، دیگر با پدیده انفعال مواجه نبودیم. درست برعکس، محکوم کردن مسئولین تشکیلات که گاه‌ها ناکرده در وضع حاضر انفعال و سرخوردگی در روحیه قرار از مسئولیت‌پذیری را بشدت تشدید خواهد کرد. فکر نکن که میان اکثر فعالین جنبش امروز بر سر پذیرفتن مسئولیت و کار بیشتر رقابت است. کسی که امروز مسئولیت می‌پذیرد خود شایان بزرگترین تقدیرهاست. در

تو (و نه به رابطه ما و مردم) مربوط می شود.
اما تذکراتی که داشتم:

۱- تو می دانی که در جلسات آذرماه هیات اجرایی من و رفیق کیومرث تلاش بسیار و حتی اصرار و التماس کردیم که با توجه به حساسیت اوضاع و مسئولیتی که ما اعضای هیات اجرایی برعهده داریم، نقل و انتقالات را طوری سازمان دهیم که امکان حفظ یک هسته متمرکز حداقل و صاحب اختیاراتی که بتواند درباره مسائل جاری تصمیم بگیرد از بین نرود. ما به هیچ وجه صلاح و ضرور نمی دانستیم که هم تو هم دیگر رفقا وضعیتی برای خود بوجود آورند که امکان تشکیل جلسه و ادامه کاری هیات اجرایی برای چند ماه از بین برود. وقتی امکان تصمیم گیری در هیات اجرایی را ما خودمان (و هلیرقم تذکرات) و اصرارها از بین می بریم. این فیرمنطقی و فیرمنصفانه است که دیگران را به این اتهام متهم کنیم که در هیات اجرایی تصمیم نمی گیرند. تضاد قطعی من این است که اگر نقل و انتقالات با برنامه و حساب شده طوری انجام می شد که در کار هیات اجرایی و قفه ایجاد نشود حتما ما موفق می شویم در فضایی رفیقانه مشکلی را که تو، به خطا، درباره مساله "فراخوان مشترک" داشتی حل کنیم.

۲- حدسیات تو درباره ملاقات با رهبری حزب و فراخوان مشترک مرا بیاد فلانی انداخت که گفت حسن و حسین هر سه دختران معاویه اند زیرا:

اولا - مضمون دیدار اخیر با رفقای رهبری حزب صرفا بحث پیرامون آینده ای بود که برای سازمان قابل پیش بینی است و تنها فایده مهم آن نیز این بود که روشن می شود که لااقل از پلنوم مهر ۶۸ به بعد (و به نظر من حتی قبل تر از آن) گزارشات مبتنی بر احتمال وقوع انشعاب در سازمان با روندهای واقعی نمی خواند. و تو خوب می فهمی که اگر ما انسانهای مسئولی باشیم روشن شدن این موضوع برای گرایشات و محاسبات مختلف در حزب و جنبش دارای اهمیت و حساسیت است. در این ملاقات نه فضا و مناسبی وجود داشت که درباره موضوع گیری مشترک سیاسی حتی یک کلمه هم صحبت شود.

ثانیا: تصمیم به دادن فراخوان مشترک در رادیوی زحمتکشان و بقیه در صفحه ۱۴

جای دیگر همین حرف را تکرار کرده ای. وقتی اینها را خواندم به این سوال رسیدم که آیا بهتر نیست ما بجای مکرر در مکرر گفتن اینکه باید در زمینه های نظری، برنامه ای، سیاسی و موازین حیات سازمانی "نظر داد و بحث کرد، خودآستین بالا زنیم و نظر بدهیم؟ آیا بهتر نیست بجای سیاه کردن کافز با جر و بحث هایی که هم نشان کمتر از ماه است هم خود و دیگران را کمتر تلف کنیم. متاسفانه در تمام ۲/۵ صفحه مقاله تو حتی یک کلمه هم درباره مسائل نظری - برنامه ای - سیاسی و موازین حزبی دیدگاه و تحلیل و بحث مطرح نشده است.

امروز دیگر خیلی دیر است که ما فقط درباره مسائل متدیک و یا درباره اینکه درباره کدام مساله باید بحث کرد با هم بحث کنیم. باید به خود موضوع بپردازیم. انتظارم این بود که تو درباره مسائلی که در مصاحبه رفیق امیر، مباحثه هلنی ۴ رفیق یا مصاحبه من در نشریه کار، بویژه در زمینه مسائل برنامه ای و هویتی مطرح شده، حرف می زدی.

در مورد طرح انتقادات از برخوردها و اقدامات مشخص این رفیق یا آن رفیق فکر می کنم اخلاقی تر و مسئولانه تر آنست که رودرو طرح شوند تا حتما یکطرفه و بویژه فیرموثق نباشد. امیدوارم بحث ما حول مسائل نظری، برنامه ای، سیاسی و مسائل حیات حزبی متمرکز شود و حتما ادامه یابد.

باسلام و درودهای گرم

فرخ
چهارشنبه ۱۹ اسفند ۶۸

نامه دوم

رفیق محمد هزیز
دیشب (۱۹ اسفند) آنچه که تو در ۲۷ بهمن برای اکثریت نوشته بودی در نشریه خواندم. همانوقت فکر کردم که با شناختی که از تو دارم حتما وقتی تمام مطالب را بدانی، متأسف خواهی شد که چرا اینقدر مجهولانه تصمیم گرفته ای و چرا هلیرقم اینکه می توانستی به من دسترسی داشته باشی، لااقل برای کنترل صحت حدسیات با من تماس نگرفتی یا بیقافم نگذاشتی که من با تو تماس بگیرم. فکر می کنم اگر این کار می شد، صفحات روزنامه اکثریت کمتر صرف مطالبی می شد که نه به رابطه من و

تصمیم می گیریم. این فکر ادامه همان فکری است که می گوید شعار اتحاد را فعلا مطرح می کنیم اما در این مورد که واقعا اتحاد را بپذیریم، بعدا بسته به اینکه رهبری در دست که باشد "مختارانه و در اختیار کامل" تصمیم خواهیم گرفت. قبول کن که ما باید مشوق این باشیم که به کنگره برویم نه برای اینکه "متمدنانه تر انشعاب کنیم"، بلکه برای اینکه آنقدر متدین هستیم که اراده واقعی اکثریت را اراده سازمان بشناسیم قطع نظر از اینکه من نوهی هم جزو آن اکثریت باشم یا نباشم.

واقعیت این است که برخی رفقای خوب ما امروز به این نتیجه رسیده اند یا فردا در کنگره به این نتیجه خواهند رسید که سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز.

بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم.
اما قبول کن که ما باید هم امروز و هم در کنگره فقط بر این واقعیت بایستیم و یا فشاری کنیم که ممکن است ما از هم جدا شویم اما مطمئن باشیم که اگر چپ و مبارز بمانیم، جدائی همدان نه دورتر از "کنار آب رکن آباد" تا گلکشت مصلی است.

قبول کن که ما از این همه یاران صاحب کمال که در نامهات مخاطب اند، می توانیم و باید برای یکدیگر فیض روح قدسی طلب کنیم و بی تردید در نیاز به بودن در کنار یکدیگر حتی به اشاره، و بالاخره قبول کن که این برخورد تو احتمالا ممکن است در ذهن رفقای که درباره آمدن به کنگره تردید دارند تاثیرات نامطلوب بجای بگذارد. ممکن است آنها دچار این تلقی شوند که تو می گوئی:

رفقا! اگر هم می خواهید بروید، لااقل تا کنگره بمانید "دموکراسی را بی یاور نگذارید". رای شما می تواند در کنگره در سرنوشت "دموکراسی در سازمان موثر باشد. بعد از کنگره اگر خواستید بروید، بروید." من مطمئنم که این برخورد بر مخاطبین تو تاثیر مثبت نخواهد داشت.

۴- تو در مقالهات مکرر تاکید می کنی: "ضروری است که هر فرد صاحب نظر در هر رده تشکیلات هر چه سریعتر دیدگاههای خود را در زمینه های نظری، برنامه ای، سیاسی و موازین حیات سازمان در اختیار نیروهای سازمان و جنبش قرار دهد" تو در چندین

شرایطی که واقعا معدودی از نیروی دیروزین امروز بسختی حاضر است بار مسئولیت قبول کند اگر ما بیائیم مسئولیت کناره جوئی دیگران را برعهده کسانی بیاندازیم که امروز تن بکار می دهند این برخورد نه تنها بشدت ناهادانه است بلکه مشخصا به کناره جوئی های باز هم بیشتر منجر خواهد شد. در این هیچ تردید نباید کرد.

۳- وقتی مقالهات را خواندم یک فکر تازه تو بیش از همه مرا تحت تاثیر قرار داد. تو برای ترفیع رفقای که "سحروردیاس گرفتار آمده اند" می گوئی:

"چه کسی می تواند من نوهی را ملزم بکند که در کنگره باید از هر اکثریتی تبعیت کنم؟ من مختارانه به کنگره می روم، در اختیار کامل نظر می دهم و در پایان نیز متناسب با دست آوردها اگر بدبینانه نگاه کنم با "دست پخت" کنگره تصمیم مقتضی را می گیرم"

به نظر من این فکر در تو تازه است اما نو نیست. تو بجای اینکه در وفاداری به دموکراسی، پیگیر باشی و بر همان مواضع چند ماه پیش خود استوار بایستی برای جلب رفقا به کنگره - که نیت خیری است - حاضر شده ای از مواضع دموکراتیک عقب نشینی کنی. این عقب نشینی راستش را بگویم - برابرم واقعا تعجب آور بود.

تو خوب میدانی که "من نوهی" مثل "تو نوهی" (البته تا قبل از این مقاله) هر دو همواره تاکید کرده ایم که به کنگره خواهیم رفت و چه کنگره بروفت مراد ما باشد یا نباشد تصمیماتش را تصمیمات سازمان و محترم و قانونی می شناسیم و "مختارانه و در اختیار کامل" آنها را اجرا می کنیم. تو تا امروز هرگز این فکر را ترویج نمی کردی که به کنگره می روم. اما بعدا تصمیم می گیرم که از تصمیمات آن پیروی کنم یا نکنم.

قبول کن که این فکر هنوز با دموکراسی تمام پیوندهایی ضرور را برقرار نکرده است، یک وجه دموکراسی مراجعه به آراء عموم و تامین حق رای است. وجه دیگر محترم شمردن نتایج رای گیری است و در برهان تازه تو این وجه دوم زیر سوال است. این فکر تازه همان فکری است که می گوید: باشد، مادر انتخابات آزاد و همومی شرکت می کنیم اما در این مورد که بعدا در مجلس بنشینیم بعدا

ساندینیست‌ها،

شکست دریای صندوق‌های رای

سهراب میثری

نظرسنجی‌ها اکثر می‌گفتند که به اف.اس.ال.ان. رای خواهند داد، از فرصت رای‌گیری مخفی استفاده کردند و با برگه رای، پایان حکومت رهبران انقلاب را رقم زدند. مردم نیکاراگوئه، از ده سال جنگ و محاصره اقتصادی که برای آنها به معنی تنزل فاحش سطح زندگی بوده است، خسته شده‌اند. اکثریت آنها در انتخابات ۲۵ توریه نشان دادند که رویای یک زندگی سعادتمند بدون زانو زدن در برابر واشنگتن، دیگر قادر نیست آنان را به تحمل بار سنگین دشواری‌های اقتصادی وادارد.

بایک محاسبه صرفاً اقتصادی، به نظر می‌رسد سودی که از تحول اخیر در نیکاراگوئه هاید ایالات متحده می‌شود، کمتر از مخارجی باشد که دولت‌های ریگان و بوش ظرف ده سال صرف در هم شکستن انقلاب ساندینیستی کرده‌اند. بودجه‌ای که آمریکا در این مدت به حمایت از کنتررا و سپس اونو اختصاص داده است، سر به صدها میلیون دلار می‌زند. با توجه به اینکه ساندینیست‌ها در صورت ادامه حکومت خود و تغییر مشی واشنگتن، کاملاً آماده پذیرش مناسبات نزدیک اقتصادی با ایالات متحده بودند، اجرای برنامه اقتصادی اونو چنان تفاوتی در سود انحصارات آمریکایی بدنبال نخواهد داشت که بتواند به تنهایی، انگیزه‌ای برای آن همه سرمایه‌گذاری برای به زیر کشیدن اف.اس.ال.ان. باشد. برای سیاست آمریکا در قبال نیکاراگوئه طی ده سال اخیر، باید بیشتر، انگیزه‌های سیاسی و استراتژیک جستجو کرد.

انقلاب نیکاراگوئه، چه بود که ایالات متحده برای به شکست کشاندن آن، تا این حد از خود سرسختی و آشتی‌ناپذیری نشان داد؟ مگر نیکاراگوئه با کوبا چه تفاوتی دارد؟

کوبا یک جزیره است، نه تنجابه لحاظ جغرافیایی. رهبری انقلاب کوبا در برابر تهاجم سی سال پیش همه‌جانبه کشورهای سوسیالیستی متوسل و از آن بهره‌مند شد. فیدل کاسترو دریافت برای آنکه این پشتیبانی، هر چه موثرتر واقع شود، در مقابل کشورش راهی جز

واشنگتن، بدانچه با ده سال جنگ کسب نکرده بود، دست یافت. ساندینیست‌ها باید یازده سال پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۷۹، قدرت سیاسی را به دیگران واگذار کنند. اکثریت مردم نیکاراگوئه، شعار انتخاباتی اورتگا و همزمانش را که می‌گفتند "همه چیز بهتر خواهد شد"، باور نکردند و به ائتلافی رای دادند که از ایالات متحده میلیونها دلار کمک انتخاباتی دریافت کرده است، یعنی از کشوری که با تمهیل جنگ و محاصره اقتصادی، نقش تعیین کننده را در ایجاد بحران کنونی در نیکاراگوئه ایفا نمود.

حمایت بیدریغ دولت آمریکا از خانم ویولتا چامورو و "اتحاد ملی اپوزیسیون" (اونو)، چیزی نبود که از چشم مردم نیکاراگوئه پنهان مانده باشد. مقامات دولت بوش بارها رسماً و علناً پشتیبانی خود را از ائتلاف مخالفان و نامزد ریاست جمهوری آنها اعلام کرده بودند. اپوزیسیون نیکاراگوئه هم اصراری در پنهان کردن روابط نزدیک خود با واشنگتن و نیز ضد انقلابیون مسلح، از خود نشان نمی‌داد. گرفتن کمک‌های هنگفت از ایالات متحده، از سوی اونو اینگونه توجیه می‌شد که ساندینیست‌ها، امکانات دولتی را برای تبلیغات در اختیار دارند و کمک‌های خارجی، صرفاً جبرانی برای این نابرابری است. حتی آندسته از رهبران کنتررا که تا همین چندی پیش، مسلحانه علیه دولت ماناگوا می‌جنگیدند و سپس به کارزار انتخاباتی اونو پیوستند، علناً به عنوان چهره‌های مشهور ائتلاف اپوزیسیون، شناخته شده بودند.

اما این همه باعث نشد که مردم، به ندای صادقانه "جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست" (اف.اس.ال.ان.) برای ادامه پایداری در برابر تهاجم همه‌جانبه ایالات متحده، پاسخ مثبت دهند. تاثیر بحران شدید اقتصادی بر روی مردم، نیرومندتر از انگیزه‌ها، روحیات و استقلال طلبانه، آزادی خواهانه و عدالت جویانه آنها از کار درآمد. مردمی که با گذشت نزدیک به یازده سال از سرنگونی سوموزا، آزادی بدست آمده را هنوز باور نداشتند و از همین رو، در

تبدیل شدن به جزیی از سیستم بین‌المللی سوسیالیسم وجود ندارد. کوبا، از سوسیالیسم هم کمک‌های آن را گرفت و هم رکود آن را. در جزیره آزادی، بدنبال و همراه با دستاوردهای انقلاب نظیر برقراری رفاه نسبی برای اکثریت جامعه و باسواد کردن مردم، در ماهیت امر همان نظام فرماندهی برقرار شد که امروز در اروپای شرقی شکست تمام هیار آن را به چشم می‌بینیم. در آمریکای لاتین، کوبا جذابیت خود را به عنوان یک الگورفته رفته از دست داده است. اما آمریکای لاتین، اروپا نیست. هیچ چشم‌اندازی وجود ندارد که کشورهای سرمایه‌داری آمریکای لاتین و به ویژه آمریکای مرکزی، بتوانند در تقسیم کار اقتصادی بین‌المللی، به موقعیت بهتری دست یابند. (این همان که در صورت غلبه سرمایه‌داری در اروپای شرقی، برای این کشورها هم افق درخشانی دیده نمی‌شود.) بدیهی‌های کشورهای آمریکای مرکزی بلاوقته رو به افزایش است. کشورهای صنعتی سرمایه‌داری برای این کشورهای کوچک همچنان نقش تامین کننده مواد خام ارزان و نیروی کار ارزان را در نظر گرفته‌اند. برای آنکه سوپرمارکت‌های آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن همچنان محلو از قوه‌فشار و موز باشد، برای آنکه ساختار اقتصادی عقب مانده در آمریکای مرکزی همچنان از شکل‌گیری اقشار اجتماعی مدرن و متکی به نیروی خود، مانعیت کند، این کشورها باید به راه فلاکت‌آوری که طی دهها سال پشت سر گذاشته‌اند، ادامه دهند. مدلی نظیر کره جنوبی، برای این کشورها سرابی بیش نیست. آنها برای پیشرفت سریع در مسیر سرمایه‌داری، از امکانات انسانی، زیر ساخت و سرمایه اولیه بی‌بهره‌اند و از کشورهای صنعتی و به ویژه آمریکای نیز نمی‌توانند بدین منظور کمکی انتظار داشته باشند. آمریکا حاضر نیست در "حیات خلوت" خود شاهد شکل‌گیری یک قدرت اقتصادی رقیب باشد. بیهوده نیست که در آمریکای لاتین، جنبش‌های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه به سرهت رنگ سوسیالیستی به خود گرفته‌اند. در این منطقه، برای اینکه ملتی بتواند روی پای خود بایستد، سیاست کشورش را خود تعیین کند و دسترنج کارش را در خانه خود به مصرف یک زندگی بهتر برساند، چاره‌ای جز گسستن از نقشی که

سرمایه‌داری، این کشورها را به ایفای آن محکوم میکند، وجود ندارد. آزادی سرمایه در این کشورها به معنای ادامه اقتصاد تک محصولی و ریختن سود ناچیز اقتصاد ملی به کام بانکهای بین‌المللی است که این دولت‌ها دهها میلیارد دلار به آنها مقروضند. انقلاب نیکاراگوئه، تلاشی برای گسستن از این دور تسلسل خفقان آور بود، تلاشی که از مرحله کسب استقلال سیاسی، تغییر مناسبات مالکیت و پاره‌ای اقدامات رفاهی و اجتماعی در نخستین سالها، فراتر نرفت. اما همین، بیش از حد تحمل امپریالیسم آمریکاست. اگر جنگ و محاصره اقتصادی، نیکاراگوئه را به زانو در نمی‌آورد، این کشور می‌توانست به الگویی "خطرناک" برای سایرین تبدیل شود؛ به ویژه از این رو که رهبران اف.اس.ال.ان. اعلام و ثابت کرده بودند که نمی‌خواهند اشتباهات دوستان کوبایی خود را تکرار کنند. پس از انقلاب، پلورالیسم سیاسی تقریباً به طور پیوسته در نیکاراگوئه برقرار بوده است. دولت اورتگا به ویژه در سالهای اخیر، برای سرمایه‌گذاری و رشد بخش خصوصی اقتصاد، امکانات قانونی را فراهم کرده است. این کشور، میدان آزمایشی بود که سابقه نداشته است: شکل‌گیری سوسیالیسم دمکراتیک در کشوری عقب مانده. امپریالیسم، که ثبات سیاسی خود را مدیون تقسیم کار نابرابر اقتصادی در مقیاس جهانی است، نمی‌تواند موفقیت چنین آزمایشی را تحمل کند، به خصوص اگر صحنه آن، آمریکای مرکزی باشد. اما امکانات ایالات متحده برای مداخله، نامحدود نبود و نیست. هر چند امروز مقامات آمریکایی، سرمست از پیروزی، نیکاراگوئه را نشان می‌دهند و می‌گویند این همان چیزی بود که ده سال بدنبالش بودیم، اما این فریادهای گوشخراش نمی‌تواند سائر این واقعیت باشد که هدف دولت ریگان سالها این بود که باندهای کنتررا، دولت ماناگوا را از طریق نظامی به زانو در آورند و پس از پیروزی آنها، دیگر اثری از انقلاب در پایتخت نیکاراگوئه نماند، همان گونه که در گرانادا چنین شد. آمریکا می‌خواست و نتوانست. این، واقعیتی است که موفقیت اخیر واشنگتن نباید آن را از یاد برد. پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکاراگوئه، تار و پوس از

انتخابات نیز برای دولت بوش محتمل نمی‌نمود. بیهوده نبود که برخی مقامات دولت بوش پیش از انتخابات، سخن از امکان "تقلب" ساندینیست‌ها را به میان آورده بودند تا از قبل، ادامه مداخله واشنگتن را توجیه کنند.

کنترال و حامیان آمریکایی آن به لحاظ نظامی شکست خوردند، اما تردیدی وجود نداشت که در صورت پیروزی ساندینیست‌ها در انتخابات، اعمال فشار اقتصادی ایالات متحده بر نیکاراگوئه، ادامه می‌یافت. مردم نیکاراگوئه، انتقال قدرت را بر این چشم‌انداز ترجیح دادند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست ساندینیست‌ها در پای صندوق‌های رای، این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا از اساس، تحقق رویایی که نیکاراگوئه به خاطر آن، یازده سال جنگید، امکان‌پذیر است؟ بی‌شک، این روزها همه انقلابیون در آمریکای مرکزی این پرسش را در برابر خود قرار می‌دهند. در سایر نقاط جهان نیز، انتخابات ۲۵ فوریه نیکاراگوئه، در کنار فروپاشی سوسیالیسم دولتی در اروپا، بر مشغله ذهنی همه آنهایی که راه سعادت بشر را فراتر از مرزهای سرمایه‌داری می‌جویند، افزوده است. آیا شکست اف‌اس‌ال‌ان، اجتناب‌پذیر بود؟ و یا این واقعه، قانونمند است و از آن گریزی نیست، می‌خواهد امروز باشد یا چند سال دیگر، بالاخره این تجربه محکوم به شکست است؟

پاسخ سؤال‌های ویژه مربوط به آمریکای مرکزی را باید انقلابیون همان منطقه بدهند. اما این پاسخ‌ها هرچه باشد، جای تردید نخواهد گذاشت که در مقابل فلاکتی که کشورهای دیگر منطقه از دهها سال پیش بدان گرفتارند، انقلاب نیکاراگوئه تلاشی تحسین‌برانگیز برای آزمودن راهی دیگر بود. در طول سالها، کمتر کسی از شکست محکوم، گریزناپذیر و قانونمند این تلاش سخن می‌گفت. هنوز هم همه امیدهایی که به این تلاش بسته شده بود، زایل نگشته است. بی‌شک، جملاتی که اورتگا در پذیرش شکست انتخاباتی خود ادا کرد، در تاریخ ثبت خواهد شد: "امیدوارم تلاشی که برای تحقق دموکراسی، عدالت و شرف انسانی آغاز شد، پایان نیافته باشد." بیش از دو پنجم مردم نیکاراگوئه، به اف‌اس‌ال‌ان، رای داده‌اند.

ساندینیست‌ها کماکان نقش مهمی در حیات سیاسی کشورشان ایفا خواهند کرد. اینکه این نقش تا دوره‌های بعدی انتخابات حفظ شود و برای کسب مجدد قدرت کفایت کند، مساله دیگری است.

یک دستاورد مسلم انقلاب نیکاراگوئه، همان چیزی است که برای رهبران انقلاب، به بهای گزافی تمام شد: دموکراسی نامحدود با امکان انتخاب آزاد و رای‌گیری مستقیم و مخفی مردم. این دموکراسی، در جهان سوم نظایر بسیار انگشت شماری دارد. این افتخار برای ساندینیست‌ها خواهد ماند که تا به آخر، به اصول خود وفادار ماندند و بر خلاف انقلابیون بسیاری دیگر از کشورهای مدعی داشتن انحصار حقیقت و مانع از جاری شدن اراده مردم نشدند. اما پرسش اصلی این است: چگونه می‌توان در شرایط حضور و عملکرد نیرومند و جهانی سرمایه‌داری، دموکراسی را با برقراری عدالت اجتماعی، با کسب و حفظ استقلال توأم کرد؟ آیا، این یک اوتوپی نیست؟

بگذار صلابتی که زمانه در طرح این سؤال از خود نشان می‌دهد، اذهان ما را که به کاهلی هادت کرده است، وحشت زده کند. فکر تنبل و دنباله‌رو، اندیشه‌ای که بدنبال جواب‌های حاضر و آماده دیگران است، همانقدر به کار تقصیر جهان می‌آید که فرار از واقعیت.

ساندینیست‌ها به قدرت تجزیه و تحلیل توده‌ها و آمادگی آنان برای فداکاری در راه آرمانهای انقلابی، پربها دادند. شاید در هیچ کشوری، این تناقض تراژیک زمان ما تا بدین حد آشکار نشده بود: در یک سو انقلابیون و رهبرانی که دست یاری به سوی مردم دراز می‌کنند و مردم را به ایثار در راه آینده‌ای تابناک، در راه خوشبختی نسل‌های آتی فرا می‌خوانند، و در سویی دیگر، مردمی که سهم خود را از زندگی و سعادت می‌خواهند، و دست رد به سینه انقلابیون می‌زنند. نیکاراگوئه در اروپای شرقی نیست. رهبران ساندینیست، به فساد و انزوایی که رهبران احزاب حاکم اروپای شرقی بدان دچار بودند، آلوده نشده‌اند. اورتگا، بورخه و سایرین، همانهایی هستند که جان برکف، برای مردم جنگیدند و دشمن مردم را با یاری خود مردم سرنگون کردند. حتی کین‌توزترین دشمنان انقلاب

نیکاراگوئه نیز نتوانسته‌اند خدشهای به حیثیت رهبران اف‌اس‌ال‌ان، وارد کنند. با این حال، ساندینیست‌ها از حمایت اکثریت مردم محروم ماندند. در اینجا دیگر این روی‌گردانی را نمی‌توان با فاسد شدن رهبران و جدایی آنها از مردم توضیح داد. سخن بر سر چیز دیگری است. سخن بر سر این است که انقلابیون، یک بار دیگر در ارزیابی روحیات و نیازهای مردم مرتکب خطا شده‌اند.

نسل پیشین انقلابیون، در همه کشورها، حاضر به پذیرش برخطا بودن ارزیابی خود از مردم نبود. برای بسیاری از انقلابیون، "طبقه کارگر" و "مردم" هنوز هم همان قهرمانانی هستند که دامنه‌شان از هر لکه‌ای پاک است. مگر ممکن است که مردم، مردمی که انقلاب کرده‌اند، انقلابیون را تنها بگذارند؟ پس اینجا که بز هلیه ما هستند، مردم نیستند. اینجا فریب خورده‌اند، مزدورند... از اینجا تا تبدیل شدن به چائوشسکو، گام کوچکی بیشتر نیست.

ساندینیست‌ها مرتکب این خطای فاحش نشدند که بر حقیقت انحصاری خود، پای فشارند. این هوشمندی، ناشی از جوهر خالص آنها نیست، درس زمان است که آنها دریافته‌اند. رهبران اف‌اس‌ال‌ان، رای مردم را می‌پذیرند، زیرا این درس را آموخته‌اند که نمی‌توان بنام آینده، نسل حاضر را از آنچه امروز می‌خواهد، محروم کرد. بگذار مردم بیازمایند، از حقیقتی که بدان دست‌یافته‌ای، یک قدم هم عقب‌نشین، اما بگذار بیازمایند.

این درس سترگ، ریشه در این باور توهم‌آمیز ندارد که حق همواره به جانب مردم است. نه، مردم خطا می‌کنند. نه تنها خطا می‌کنند، بلکه گاه در سخت‌ترین شرایط فداکارترین فرزندان خود را تنها می‌گذارند. هر باور دیگری، توهم است. اما مردم قادر به پرشکوه‌ترین فداکاری‌ها نیز هستند. هر باور دیگری، بدبینی بیمارگونه به مردم است. اگر ما به هر باوری رسیده‌ایم، این اعتقاد راسخ را داریم که حقیقت به جانب ماست. هر شکستی، نباید بدور ریختن همه باورها را بدنبال داشته باشد. اما در برابر پذیرش اراده مردم، هیچ آلترناتیو دیگری نیست.

زمانی بود که چپ، بدنبال "دموکراسی"، پسوندهایی

اجتناب‌ناپذیر می‌گذاشت: دموکراسی بورژوایی، دموکراسی خرده‌بورژوایی، دموکراسی پرولتری، دموکراسی بدون این پسوندها، وجود نداشت. دیکتاتوری پرولتری، بهتر از دموکراسی بورژوایی بود. با این دیدگاه، به راحتی می‌توان توسل به هر ابزار برای طفره رفتن از تسلیم به اراده مردم را توجیه کرد.

اما تجربه نیکاراگوئه نشان داد که حتی دست یافتن به دموکراسی نیز گاه بر بستر آنتیپان شرایط، نامساعد اجتماعی تحقق می‌یابد که برای چپ، جایی برای کف‌زدن و پایکوبی نمی‌ماند. برای رهیدن از گناه دیرین دیکتاتورمندی و ستودن دیکتاتورها، دچار توهمی جدید نشویم: دموکراسی، همه چیز نیست. بدون دموکراسی، نه سوسیالیسم قابل‌تصور است و نه هر دستاورد دیرپای اجتماعی دیگر. اما پذیرش دموکراسی، پذیرش آهنگی بسیار کندتر برای تحولات اجتماعی است، آهنگی بسیار کندتر از آنچه در اذهان حقیقت‌جو تصور می‌شد، با فراز و نشیب بسیار و افت و خیز بسیار.

اما چاره‌ای جز پذیرش این کندی نیست. به تاریخ بشر پیش از زمان خود بنگریم: با همه فراز و نشیب‌ها، سمت و سو روشن است. در طول هزاره‌ها، انسان همواره به سوی زندگی سعادت‌مندتر از گذشته گام برداشته است. اگر قرار بود همه آنهایی که این پیشرفت پرشکوه را تحقق بخشیدند، آنتیپان بی‌عبری به خرج می‌دادند که با هر شکست، شور و شوق بی‌کرانشان جای خود را به سرخوردگی و یاس می‌داد، امروز در اینجایی که اکنون هستیم، نمی‌بودیم.

زمانی بود که سرآمد هر نسل، بار به پیش بردن کاروان توقف‌ناپذیر تاریخ را به تنهایی بردوش داشت. اما آن زمان، گذشته است. امروز، توده‌ها در همه‌جا نقش هرچه بیشتری در ساختن تاریخ برعهده می‌گیرند. و این توده‌ها، همه‌جا و هر زمان، آن نیستند که ما می‌خواهیم.

آموختن این درس، گاه تلخ است، اما از آن گریزی نیست. شکست انقلابیون نیکاراگوئه در انتخابات، برای چپ در همه کشورها در دناک است، بویژه آنکه هم‌زمان ما در این کشور آمریکای مرکزی، از ارتکاب بسیاری خطاهای دیگران اجتناب

ادبیات و فرهنگ
در رابطه با مقاله "چرا باید به کنگره رفت؟"

نام و نام خانوادگی: رفیق محمد هریزی (محمد)

بقیه از صفحه ۱۱

پس از دریافت گزارش مستند از داخل در این زمینه گرفته شده است که خانواده‌های شهدا و زندانیان وابسته به حزب و سازمان در تحسن حضور دارند و موضع‌گیری مشترک کار مشترک آنها را تقویت می‌کند. بویژه که نامه مشترک سه سازمان هم شب قبل خوانده شده بود. خود رهبران حزب هم از این مسأله مطلع نبوده‌اند. من از آن، از طریق رادیو مطلع شدم. همانطور که از نامه مشترک سه سازمان هم که توسط نمایندگی کمیته مرکزی در اروپا امضا شده بود از طریق نشریه اکثریت مطلع شدم.

اگر استدلال تو این است که چرا ه. ا. (به شمول من) از فراخوان مشترک مطلع نبوده شرط انصاف است که این استدلال را شامل نامه سه سازمان هم بکنی.

۳- تو خوب می‌دانی که رهبری سازمان دو مصوبه صریح و روشن داشته است، اولاً ما از بسط همکاری با تمام نیروهایی که حاضر به همکاری با ما هستند استقبال می‌کنیم و آن را مشروط به هیچ شرطی در مورد عدم همکاری با دیگر نیروها نمی‌کنیم، تو خودت از پایه‌گذاران این موضع‌گیری منطقی بوده‌ای. ثانیاً نمایندگی‌های کمیته مرکزی حق

موضع‌گیری سیاسی در باره مسائل روز از جانب کمیته مرکزی را دارا هستند.

من هنوز هم مدافع این دو مصوبه هستم زیرا دست ما را در همکاری‌ها و برخورد فعال سیاسی باز می‌کند و به سود سازمان و جنبش است. برای ما بویژه در وضع پراکنده فعلی، خطااست که تصمیم به همکاری‌ها را به هیأت اجرایی بکشانیم. این کار اصلاً غیر عملی و معنای عملی آن عدم همکاری است. من از هیچ یک از آن دو نامه فراخوان مطلع نبوده‌ام اما از هر دو پشتیبانی می‌کنم. درست این بود که حداقل تمرکز اعضای ه. ا. را از بین نمی‌بردیم نه اینکه هم پراکنده شویم و هم بگوئیم که چون ما پراکنده شده‌ایم پس هر کاری انجام شود غیر قانونی است.

۴- اما تعجب من از چیز دیگری است. تو که همیشه تاکید داشتی که تو این و ضوابط همیشه خادم و وسیله اجرای اهداف هستند و خود آن‌ها اصل نیستند، تو که همیشه می‌گفتی که یک جناح طرفدار نظم و قانون در سازمان هست که نیروی ترمز است، چرا حالا خودت اصل موضوع را رها و صرفاً تاکید می‌کنی که "قانونی بوده با نه". این برخورد

سخنی با خوانندگان

همچنانکه انتظار می‌رفت، بازتاب نظرات و مقالات ارسالی دوستان صاحب‌نظر در هر صه‌های مختلف در نشریه اکثریت، با استقبال خوانندگان روبرو شده است. طی هفته‌های اخیر، مقالات متعددی که در برگیرنده طیف متنوعی از مسائل بحث‌انگیز سیاسی و اجتماعی در رابطه با ایران و جهان است، برای نشریه ارسال شده، که در صفحات "اندیشه‌ها و برداشت‌ها" منعکس خواهد شد.

تلاش و امید نشریه اکثریت این بوده و هست که بازتاب و پیشبرد این بحث‌ها، اولاً - گامی در راه تجهیز بیشتر نیروهای سیاسی به فرهنگ دموکراسی و دستیابی به زبان مشترک و عمل متحد طالبان استقرار دموکراسی در کشور باشد. ثانیاً - به ارتقای سطح بحث و سوق توجه به مباحثی که بلافاصله نیازمندی‌های جنبش و جامعه حاضر اولویت‌اند، مدد رسانند.

بدیهی است که پرداختن به مسائل سازمانی و روشنگری پیرامون آن از زمره هر صه‌های ضرور تفکر و مباحثه، تحول‌جویانه است، اما دامن زدن به اختلافات تشکیلاتی و مناقشات حقوقی می‌تواند روند ارتقاء سطح مباحثات نظری و سیاسی را مختل سازد.

پیشبرد دموکراتیک مباحثات، در همین حال ایجاد می‌کند که خوانندگان، بویژه رفقا و کمیته‌های سازمانی، مباحثه متین و مستدل در هر صه‌را، بر موضع‌گیری‌های سیاسی - سازمانی صرف، اولی بدانند و به ارتقاء سطح مباحثات و ثمر بخشی آن، بیش از پیش‌یاری رسانند.

تصمیم اکثریت

اعتماد دشکانه است

۵- من واقفم که احساسات فضا آلود در میان چپ ایران بسیار ریشه‌دار و نیرومند است. چپ‌های ایران، آنهم در خارج کشور، خیلی سخت بتوانند دست در دست هم بگذارند. سازمان ما می‌تواند بعنوان یک حلقه اتصال در این جهت تلاش ورزد. این تلاش اهمیت کلیدی دارد. من خوب می‌دانم که برداشتن یک گام بسوی همکاری همه چپ با چه دشواری‌های عجیب و غریبی روبروست. مسئولیت سیاسی به ما حکم می‌کند که نه تنها خود در تشدید این تنش‌ها، علیه همکاری با این گروه یا آن گروه سقیم ننشویم، بلکه تا می‌توانیم آن‌ها را تخفیف دهیم.

۶- چه خوب می‌بود در ۲/۵ صفحه مطلبی که در اکثریت نوشته‌ای یک گوشه چشمی هم به اوضاع کشور و وظایف ما در قبال آن می‌انداختی. مطمئنم که اگر خود سفر گالیندوپول به تهران و تحسن خانواده‌ها نظرت را می‌گرفت، تو رفتی نبود که این چنین با قیظ‌بگوئی "توده‌ای‌ها را بیرون بریزید". از جمله به این دلیل که رفقای ما و حزب در آن تخصص تاریخی یکدیگر را نزدیکترین یاران هم می‌شناسند و تو خوب می‌دانی که شعار تو که می‌گویی در این کارها توده‌ای‌ها یک طرف و ما و بقیه یک طرف چه واکنشی در میان آنان ایجاد

سازند نیست‌ها،

بقیه از صفحه ۱۳

کرده بودند. آنها خود باید بدین پرسش پاسخ دهند که با تغییر کدام عنصر و کدام هر صه از سیاست‌های خود، می‌توانستند از این شکست جلوگیری کنند. بدون تردید، تکیه کردن مطلق رهبری نیکاراگوئه به کمک‌های

سوسیالیستی، در دوره‌ای کوتاه، اما تعیین کننده از تاریخ این انقلاب، به توهم ساندینیست‌ها نسبت به امکانات موجود برای مقابله با تهاجم امپریالیسم آمریکا، دامن زد و باعث شد که در نشان دادن انعطاف لازم، تاخیر کنند. این را نیز نباید از یاد برد که رهبران اف. اس. ال. ان. نیز نظیر کاسترو و یارانش، در آغاز به آهنگ گسترش انقلاب در منطقه، بیش از حد خوش‌بین بودند. همین امر باعث شد که ماناگوا، در نخستین سالها احتیاط لازم را در مناسبات خود با کشورهای همسایه و

می‌کند. در این رابطه برخی از رفقا می‌گویند "اگر فقط از رادیوی زحمتکشان پخش می‌شد، اشکال نداشت. اما چاپ آن در خارج اشتباه بود." و این گرچه یک وجه واقعیت را منعکس می‌کند، خیلی در ناک است.

رفیق محمد هریزی از این دردناک‌تر برای ما کدام است که به هلت دوری از صحنه اصلی نبرد، به هلت پیدا شدن سروکله ملاحظاتی بکلی غریب که محصول خارجه‌نشینی است، با مسائل سیاسی، از جمله با مسئله همکاری با سایر نیروها چنان برخورد می‌کنیم که اگر داخل کشور بودیم، اگر همانروز جلوی مقر سازمان ملل بودیم، این برخوردها برایمان نه تنها بکلی غیر قابل درک بود، بلکه با واکنش‌هایی بسیار تندتر همراه می‌شد. مطمئنم که اگر من و تو با همین افکاری که الان داریم در آنجا بودیم، قطع بدان که چنین مشاجراتی بین ما نبود. بیا دست همدیگر را بگیریم. این کار از دامنه مصیبتی که بر ما می‌رود ممکن است کمی بکاهد. نگذار ملاحظات تنگ گروهی و جناحی چنان چشمان ما را تنگ کند که از دیدن مردم و مصیبتی که بر آنان می‌رود، عاجز بمانیم. ما به کمک هم بیشتر نیازمندیم.

۶۸/۱۲/۱۵

جنبش‌های رهایی‌بخش، نشان ندهند. کمک‌های ساندینیست‌ها به جنبش مسلحانه در السالوادور نه تنها به پیروزی این جنبش منجر نشد، بلکه شکل‌گیری جبهه متحد جنگ با انقلاب نیکاراگوئه در کشورهای همسایه و تحت کارگردانی واشنگتن را تسریع کرد. و بالاخره، در تحلیل شرایطی که به این شکست منجر شد، گرایش‌های اولیه ساندینیست‌ها به الگوهای سوسیالیسم دولتی نیز جای خود را دارد.

هواقتب کنار رفتن اف. اس. ال. ان. از قدرت، برای کل منطقه منفی است. آمریکایی‌لاتین، با این شکست از الگویی که می‌توانست تأثیر نیرومندی داشته باشد، محروم می‌شود. نیکاراگوئه راه دشواری در پیش دارد. ائتلاف شکننده او، برای پیروز شدن در انتخابات و عده‌های زیادی داده است. اگر این عده‌ها عملی نشود، دوره‌ای طولانی از بی‌ثباتی و تلاطم در انتظار نیکاراگوئه خواهد بود.

عقیم ماندن کنفرانس کامبوج

پنجشنبه هفته گذشته، یک کنفرانس غیر رسمی در مورد مساله کامبوج که در جاکارتا پایتخت اندونزی تشکیل شده بود، بدون توافق به پایان رسید. در پایان این کنفرانس، وزیر خارجه اندونزی گفت پیشرفتی در حل و فصل مساله جنگ داخلی کامبوج حاصل نشده است. طرفهای شرکت کننده در کنفرانس نتوانستند در مورد بیانیه پایانی، به توافق برسند.

پیشنهاد استرالیا برای واگذاری اداره امور بطور موقت از سوی سازمان ملل، مورد پذیرش قرار نگرفت. خبرهای سرخ اعلام کردند در صورت عدم

حذف اصطلاح "کشتار جمعی" از بخش مربوط به دوره سه ساله حکومت آنها در کامبوج، بیانیه را امضا نخواهند کرد.

با این حال، هون سن نخست وزیر کامبوج آمادگی خود را برای دیدارهای بعدی با سیهانوک رهبر اپوزیسیون اعلام نمود. منابع نزدیک به سیهانوک مدعی شدند که نیروهای سیهانوک چهار موضع نیروهای دولتی در مرکز و شمال کامبوج را تصرف کرده اند. در پنوم پن منابع دولتی گفتند که نیروهای ارتش، در شمال غربی کامبوج تهاجمی علیه مواضع شورشیان آغاز نموده اند.

اتحاد شوروی :

مقام ریاست جمهوری با اختیارات وسیع

دوره اول از سوی کنگره نمایندگان خلق و در دوره های بعدی مستقیماً توسط مردم انتخاب خواهد شد. مقام رئیس جمهور دارای اختیارات گسترده خواهد بود.

در طرح قانونی که قرار است مبنای تحول در نظام سیاسی شوروی قرار گیرد، آمده است که رئیس جمهور می تواند نامزد پست نخست وزیر را معرفی کند و اقدام به عزل و نصب وزرا نماید. همچنین اعضای قراردادهای بین المللی از جمله اختیارات رئیس جمهور است. رئیس جمهور قادر خواهد بود وضعیت فوق العاده اعلام کند.

شورای عالی اتحاد شوروی با اکثریت نیرومندی، قطعنامه ای را به تصویب رساند که در آن، ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر اختیارات وسیع مقام ریاست جمهوری، "اجتناب ناپذیر" تلقی شده است. نخستین بخش این قطعنامه که از سوی هیات رئیسه شورای عالی به پارلمان ارائه شد، با ۳۴۷ رای موافق در برابر ۲۴ رای مخالف و ۱۵ رای ممتنع مورد تصویب قرار گرفت. پیش از این رای گیری، تغییر در نظام سیاسی شوروی موضوع بحث شدید نمایندگان بود. طبق اظهارات رئیس کمیسیون پارلمانی مربوط به این تغییرات، رئیس جمهور در

اولین سفر خارجی ماندلا

امتیاز دادن به دولت آفریقای جنوبی را در حال حاضر منتفی دانست. وی گفت روشن است که دولت پرتوریا، هنوز آمادگی لازم برای مذاکره با کنگره ملی آفریقا ندارد. ماندلا و روسای جمهور کشورهای آفریقایی عضو جامعه مشترک المنافع، اعلام کردند که سازمان ملل هنوز نباید تحریم اقتصادی آفریقای جنوبی را لغو کند، و افزودند چنین اقدامی تنها با بازگشت ناپذیر شدن تحول در آفریقای جنوبی امکان پذیر خواهد بود.

نلسون ماندلا برای نخستین بار پس از نزدیک به ۳۵ سال، یک سفر خارجی را آغاز کرد. وی نخست وارد لوزاکا پایتخت زامبیا شد و مورد استقبال پرشور روسای جمهور کشورهای خلیج فارس، جبهه و برخی شخصیت های بین المللی مانند یاسر عرفات قرار گرفت. ماندلا در پایتخت زامبیا، با رهبری در تبعید کنگره ملی آفریقا به مذاکره پرداخت. هدف از این مذاکرات، تدارک گفتگوها با دولت آفریقای جنوبی است. در روز چهارشنبه، ماندلا امکان هرگونه

موضع اسرائیل همچنان سر سختانه است

موافقت خواهد کرد و نه با فلسطینی های اهل بیت المقدس شرقی به مذاکره خواهد پرداخت (اسرائیل، همه بیت المقدس را پایتخت خود می داند). در همین حال نخست وزیر اسرائیل مشارکت فلسطینی های اخراج شده از سرزمین های اشغالی در مذاکرات را منتفی ندانست.

اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل، پیشنهاد میانجی گرانه آمریکا در مورد ترکیب یک هیات نمایندگی فلسطینی ها در مذاکرات صلح را رد کرد. وی گفت دولتش برای پذیرش شرکت فلسطینی های اهل بیت المقدس و "خارج از منطقه" در هیات، تحت فشار قرار دارد. شامیر تأکید کرد اسرائیل نه با مشارکت ساف در گفتگوها

پیروزی اپوزیسیون

بقیه از صفحه آخر

"جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست خواهان انحلال فوری ضد انقلاب است تا امکان انتقال مسالمت آمیز و هادی قدرت فراهم شود." طبق طرح صلح پنج کشور آمریکای مرکزی، باندهای کنترا باید تا پنجم دسامبر ۱۹۸۹ منحل می شدند.

اورتگا در نطق خود که ناظران از آن بعنوان نطقی متعادل و دقیق یاد کرده اند، به جانشین خود هشدار داد که تلاش نکند اصلاحاتی را که در طول یازده سال پس از سرنگونی سوخوزا تحقق یافته اند، به عقب برگرداند و یا ارتش و پلیس را منحل نماید. در همین حال وی تأکید نمود ساندینیست ها قواعد دموکراتیک را رعایت کرده در راه صلح و ثبات در نیکاراگوئه فعالیت خواهند نمود. رئیس جمهور نیکاراگوئه در مورد نقش آتی ساندینیست ها در اپوزیسیون گفت: "ما در پایین از دموکراسی دفاع خواهیم کرد تا روزی که دوباره به قدرت برسیم." هنگامی که اورتگا خاطر نشان کرد انتخاب کنندگان چامورو، همگی "اراذل و افراطیون" نیستند و باید حرمتشان حفظ شود، گروهی از مستمعین، به این گفته اورتگا با سوت کشیدن اعتراض کردند.

اورتگا تأکید کرد تحویل قدرت "به هیچ وجه به معنای پایان انقلاب نیست." وی افزود اصلاحات ارضی، دولتی کردن بانک ها، تجارت خارجی و منابع داخلی، بازگشت ناپذیر است. در نیکاراگوئه پس از انقلاب ۱۴۵ هزار خانوار دهقانی اراضی مالکان بزرگ را دریافت کردند. اورتگا گفت هیچ کارمند دولت نباید اخراج شود.

رهبر ساندینیست ها افزود اف اس ال ان، "در چارچوب قانون اساسی از حرفه ای بودن و

تجارت ارتش خلقی ساندینیست و وزارت کشور دفاع خواهد کرد. طبق قانون اساسی نیکاراگوئه، رئیس جمهور فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی است.

بدنبال نطق اورتگا، خانم چامورو از کنترا خواست خود را منحل کند تا اعضای آن به کشور بازگردند. وی افزود هلت جنگ داخلی از میان رفته است و از این رو، "آنهاهی که سلاح بدست گرفته اند، باید اسلحه را به زمین بگذارند و بطور مسالمت آمیز به نیکاراگوئه بازگردند... تا بتوانند در بازسازی میهن شرکت کنند." رئیس جمهور آینده نیکاراگوئه گفت ساندینیست ها پس از تعویض دولت نیز قادر خواهند بود در سیاست کشور نقش مهمی ایفا کنند. وی اطمینان داد "به اراده اقلیت، یعنی چهل درصد از مردم که به اف اس ال ان، رای داده اند" احترام خواهد گذاشت.

پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکاراگوئه، برای همه دولتهای جهان غیر منتظره بود. یک مقام وزارت خارجه شوروی اعلام کرد کشورش آماده است در مورد مناسبات تجاری و همکاری نظامی با دولت خانم چامورو نیز مذاکره کند. روزنامه پرودا در تفسیر، ساندینیست ها را به خاطر گذاشتن سنگ بنای یک دولت دموکراتیک، ستایش کرد و در همین حال، از اینکه اف اس ال ان، به نفوذ خود پیر به داده بود، انتقاد به عمل آورد. پرودا افزوده است ساندینیست ها در ابتدا به سنت های اقوام سرخ پوست کشور خود توجه لازم را نکرده اند و در تصحیح سیاست خود در این زمینه، تاخیر نشان داده اند.

دولت آمریکا علیرغم نتایج انتخابات اعلام کرد فعلاً کمک به کنترا را قطع نخواهد کرد. اعمال مجازات و تحریم اقتصادی علیه نیکاراگوئه نیز هنوز لغو نشده است.

پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکاراگوئه



دوره ریاست جمهوری ویولتا چامورو از ۲۵ آوریل آغاز می شود

برخلاف انتظار، اپوزیسیون نیکاراگوئه در انتخابات ۲۵ فوریه این کشور پیروز شد. خانم ویولتا چامورو، نامزد ریاست جمهوری "اتحاد ملی اپوزیسیون" (انو)، ائتلاف چهارده حزب مخالف "جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست" (اف.اس.ال.ان)، توانست با کسب ۵۵/۲ درصد آرا، رقیب ساندینیست خود، دانیل اورتگا رئیس جمهور فعلی نیکاراگوئه را شکست دهد. اورتگا ۴۰/۸ درصد آرا را به دست آورد. در انتخابات پارلمان نیز اپوزیسیون به پیروزی رسید. کاندیداهای انو، به ۵۴/۸ درصد آرا و نامزدهای جبهه حاکم ساندینیست به ۴۰/۷ درصد آرا دست یافتند.

دانیل اورتگا در یک کنفرانس مطبوعاتی کوتاه که از رادیو و تلویزیون مستقیماً پخش شد،

شکست خود در انتخابات را پذیرفت و ی گفت که می خواهد به همه مردم نیکاراگوئه و همه کشورهای جهان اطمینان دهد که رئیس جمهور و دولت نیکاراگوئه، نتیجه انتخابات را به رسمیت می شناسند.

۱/۷ میلیون نفر از مردم نیکاراگوئه، برای شرکت در رای گیری واجد شرایط بودند. پارلمان نیکاراگوئه ۹۰ نماینده دارد. علاوه بر رئیس جمهور و پارلمان، در روز ۲۵ فوریه پارلمانهای محلی نیز انتخاب شد. بیش از ۲ هزار ناظر خارجی مراقب روال درست انتخابات بودند.

شماره ای اصلی اپوزیسیون مورد حمایت آمریکا در انتخابات، حذف خدمت وظیفه عمومی، عفو کلیه زندانیان سیاسی و گرفتن کمک اقتصادی از خارج بود. خانم چامورو، وفاداری خود را به طرح صلح پنج کشور آمریکای مرکزی که اورتگا و روسای جمهور کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس و

السالوادور در مورد آن به توافق رسیده اند، اعلام کرده است.

شامگاه دوشنبه ۲۶ فوریه، ویولتا چامورو برنده انتخابات، در خانه خود میزبان دانیل اورتگا بود. دو رقیب انتخاباتی، با برخوردی آشتی جویانه، کوشیدند نقطه پایانی بر کارزار سخت انتخابات بگذارند. چامورو گفت: "من مایلم که همه ما در جهت آشتی مردم نیکاراگوئه اقدام کنیم." اورتگا ضمن تبریک به جانشین خود، پاسخ داد: "من آماده ام در جهت آشتی ملی فعالیت کنم."

در مذاکرات میان چامورو و اورتگا، یک موضوع اصلی، آینده ارتش بود. توماس بورخه، وزیر کشور، در این مورد که ارتش از فرامین دولت جدید پیروی کند، ابراز تردید کرده است.

باند های کنترا که در هندوراس مستقرند، اعلام کردند که تنها زمانی سلاح های خود را تحویل خواهند داد که "همه قدرت" به

دست چامورو منتقل و ارتش ساندینیست ها منحل شود. ضد انقلابیون در همین حال اعلام آتش بس کردند. دولت نیکاراگوئه نیز اعلام کرد در جنگ با کنترا آتش بس را رعایت خواهد کرد.

در ماناگوا، پس از اعلام نتایج انتخابات میان طرفداران اف.اس.ال.ان. و انو زد و خوردهایی در گرفت. پلیس برای پراکندن طرفین از گاز اشک آور استفاده کرد.

دو روز پس از انتخابات، دانیل اورتگا در میتینگی با شرکت هزاران تن از طرفداران اف.اس.ال.ان. اظهار داشت شرط انتقال مسالمت آمیز و هادی قدرت، انحلال باندهای کنتراست، وی افزود پس از تحویل قدرت نیز انقلاب ساندینیستی ادامه خواهد یافت. رئیس جمهور نیکاراگوئه که پس از یک جلسه مشورتی با ۱۵۰۰ کادر جبهه ساندینیست سخن می گفت، اظهار داشت:

بقیه در صفحه ۱۵

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

قره العین؛

مبشر آزادی زن ایرانی در ظلمت استبداد

در صفحه ۸

AKSARIYAT
NO. 296
MONDAY, 5. Mar. 90

حساب بانکی
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
IBANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT
NR. 02910701-650
DR. GERTRAUD ARTHNER

آدرس:
Address: Ruzbeh
POSTFACH 1810
5100 AACHEN
W. GERMANY

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید